

ویژگی‌های خشونت خانگی علیه زنان و زمینه‌های فرهنگی مرتبط با آن

شیرین یکه کار* ، سید احمد حسینی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۳/۲۷

چکیده

قرار گرفتن در معرض خشونت خانگی، آسیب‌های متعدد جسمی و روانی برای زنان به همراه دارد. برنامه‌ریزی اجتماعی برای مقابله با این مسئله اجتماعی نیازمند شناسایی دقیق آن و زمینه‌های فرهنگی شکل‌دهنده آن است. بر این اساس هدف از انجام این پژوهش پاسخ به این سؤال است که ویژگی‌های خشونت علیه زنان در خانواده و نیز عوامل فرهنگی زمینه‌ساز آن کدام است. نمونه مورد بررسی شامل ۳۱ نفر از زنان خشونت دیده ۱۵ تا ۶۵ ساله شهر تهران است که به روش نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شده‌اند. اطلاعات مورد نیاز از طریق مصاحبه نیمه ساختاریافته با ایشان جمع‌آوری گردید. روش انجام پژوهش روش تحلیل مضمونی بوده است. زنان خشونت دیده برای پدیده خشونت خانگی علیه زنان چهار ویژگی چرخه‌ای بودن، افزایش تدریجی تا مرحله جدایی و یا طلاق عاطفی، اجتناب ناپذیر بودن و همراه بودن خشونت جسمی با انواع دیگر خشونت را برشمردند. مضمون‌های فرهنگی اصلی شناسایی شده شامل مضمون اصلی مردسالاری (مضمون‌های فرعی جامعه‌پذیری جنسیتی، سلب قدرت تصمیم‌گیری از زنان و درونی‌سازی ستم) و مضمون اصلی نگرش‌های فرهنگی نادرست (طلاق تابوی اجتماعی، خشونت موضوعی مربوط به حوزه خصوصی خانواده و تحمل خشونت در هر شرایطی) بودند.

واژه‌های کلیدی: زنان، خشونت خانگی، مردسالاری، جامعه‌پذیری جنسیتی، نگرش‌های

فرهنگی.

* دانشجوی دکتری مددکاری اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسؤل). shirin.yk@gmail.com

** دانشیار مددکاری اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی. sahosseini1943@yahoo.com

بیان مسئله

از دیرباز پرداختن به مسائل خانواده دغدغه پژوهشگران مسائل اجتماعی بوده است و مسئله خشونت خانگی نیز از این قاعده مستثنا نمی‌باشد. خشونت خانگی علیه زنان، تهدیدی جدی برای سلامت اجتماعی افراد محسوب می‌شود. این مسئله اجتماعی می‌تواند زمینه‌ساز بروز آسیب‌های اجتماعی نظیر اعتیاد، فرار از منزل و خودکشی شود. به همین دلیل ضروری است که برای پیشگیری، کاهش و کنترل آن برنامه‌ریزی مؤثر صورت پذیرد. این امر تنها از طریق بررسی عوامل و زمینه‌های شکل‌دهنده مسئله، آن گونه که زنان قربانی خشونت آن را تجربه می‌کنند، میسر می‌شود. از این رو این پژوهش در پی آن است تا با شناسایی ابعاد مختلف مسئله خشونت خانگی و نیز زمینه‌های فرهنگی شکل‌دهنده آن، در جهت شناسایی دقیق مسئله و مقابله با آن گام مؤثری بردارد.

نخستین قدم در جهت درک این مسئله اجتماعی، تعریف دقیق آن است. سازمان ملل در سال ۱۹۹۳ بیانیه‌ای را منتشر ساخت و خشونت علیه زنان را این گونه تعریف کرد: هر گونه اقدام خشونت آمیز که منتهی به آسیب جسمی، روانی و یا جنسی برای زنان شود، حقوق انسانی آنان را تضييع نماید و آزادی‌های اجتماعی آنان را محدود کند، خشونت علیه زنان محسوب می‌شود (United Nations general assembly, 1993: 11). یکی از نکاتی که در بیان مسئله خشونت خانگی علیه زنان باید مورد توجه قرار گیرد، توجه به میزان شیوع این پدیده است. گزارش منتشر شده توسط سازمان بهداشت جهانی در سال ۲۰۱۳ از جمله اسناد معتبر مرتبط با این موضوع است. در این گزارش ذکر شده است که حدود یک سوم زنان در دنیا در طول زندگی زناشویی خشونت خانگی را تجربه می‌کنند (World Health Organization, 2013: 1). جامعه ایرانی نیز از سایر جوامع در درگیر بودن با مسئله خشونت علیه زنان در خانواده مستثنا نبوده و نتایج بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد که زنان ایرانی از سال‌های آغازین زندگی مشترک از انواع خشونت خانگی رنج می‌برند.

پیمایش ملی انجام شده توسط قاضی طباطبائی و همکاران در سال ۱۳۸۳ در خصوص خشونت خانگی در ۲۸ استان کشور نشان داد که خشونت خانگی در میان زنان ایرانی شیوع قابل توجهی دارد. هرچند به علت خصوصی تلقی کردن این موضوع آمار رسمی که بیان کننده عمق این مسئله باشد به ندرت یافت می‌شود. جامعه ما خشونت علیه زنان را در بیشتر موارد تنها خشونت فیزیکی در نظر می‌گیرد، به شرط آن که آثار ضرب و جرح قابل رویت باشد و در مقابل سایر انواع خشونت، نظیر خشونت روانی، در عمل موضع خنثی و بی تفاوت دارد و در موارد متعدد خشونت اجتماعی و جنسی همسر علیه زن را توجیه می‌نماید.

علاوه بر شیوع قابل توجه، نکته دیگری که در بیان مسئله خشونت خانگی علیه زنان مطرح می‌شود، پیامدهای منفی این مسئله بر سلامت جسمی و روانی زنان است. خشونت علیه زنان آسیب‌های جدی سلامت جسمی و روانی برای زنان به همراه دارد که یافته‌های حاصل از پژوهش‌های مختلف آن را تأیید نموده‌اند. سازمان بهداشت جهانی گزارش بررسی وضعیت خشونت علیه زنان را در سال ۲۰۱۳ منتشر نمود و اعلام کرد که میزان قابل توجهی (۳۸ درصد) از موارد قتل زنان توسط شریک زندگیشان انجام شده است (World Health Organization, 2013:1). همچنین بررسی‌های داخلی در خصوص پیامدهای مسئله خشونت خانگی نشان می‌دهد که قرار گرفتن در معرض خشونت خانگی برای زنان پیامدهایی مانند کاهش سلامت جسمی، از هم گسیختگی در سیستم خانواده، زیستن در ترس و اضطراب دائمی و افزایش افکار خودکشی را به همراه دارد (رزاقی، ۱۳۹۲: ۱۵-۱۶).

آمارها نشان می‌دهند زنان خشونت دیده در مقایسه با زنان عادی، ۱/۵ بار بیشتر در معرض ابتلا به ایدز هستند (World Health Organization, 2013: 1). مشکلات روانی نظیر کمبود اعتماد به نفس، ابتلا به اختلال افسردگی و اضطراب در زنان خشونت دیده به مراتب بالاتر از افراد عادی است. کمپل در فراتحلیل پژوهش‌های مرتبط با پیامدهای خشونت خانگی علیه زنان در کشورهای مختلف به این موضوع اشاره می‌کند که میزان

ابتلا به اختلال‌های روانی نظیر افسردگی و اختلال استرس پس از سانحه در زنان خشونت دیده بیشتر از افراد عادی است. همچنین بسیاری از زنان قربانی خشونت خانگی افکار خودکشی دارند و یا تجربه خودکشی ناموفق را داشته‌اند (Campbell, 2002: 1332).

اما مسئله‌ای که مطرح است این است که چه عواملی سبب می‌شوند تا زنان در خانواده در چنین شرایط دشواری قرار گیرند، خشونت فیزیکی علیه آنان اعمال گردد و از لحاظ جسمی، روانی و شخصیتی آسیب ببینند؟ پژوهش‌های متعددی در زمینه اصلی‌ترین عوامل زمینه‌ساز خشونت علیه زنان در خانواده صورت گرفته که نقش فرهنگ را در بروز این مسئله پررنگ نموده است.

تفاوت‌های فیزیکی و قدرت بدنی بیشتر مردان در جوامع ابتدایی زمینه برتری جنس مرد را فراهم آورد. در یک تحلیل منطقی برتری بر اساس قدرت فیزیکی و تفاوت‌های زیستی باید با گذر زمان و پیدایش تکنولوژی کمرنگ شود در حالی که بررسی واقعیت در بسیاری از جوامع خلاف این موضوع را نشان می‌دهد. در حقیقت آن چه جایگاه مردان در جامعه را برتر از زنان تعیین می‌کند و زمینه خشونت علیه زنان را فراهم می‌آورد ساختارهای فرهنگی جامعه پدرسالار است. فرهنگ پدرسالار ارزش‌های فرهنگی را نهادینه و بین نسل‌ها منتقل می‌کند که این ارزش‌ها زن خوب را فردی آرام، مطیع و وابسته مرد تصویر می‌کند. از سوی دیگر هویت مردانه را با صفتهایی نظیر توانایی، اقتدار و استقلال تعریف می‌کند و خشونت را بخش تفکیک ناپذیر شخصیت مرد می‌داند. در تقابل دو جنس فرهنگ پدرسالارانه استفاده از درجاتی از خشونت توسط مرد را برای کنترل زن و رابطه مجاز می‌داند و مردانی که بر اساس ارزش‌های فرهنگی این چینی حقوق انسانی و اجتماعی زن را تضييع می‌کنند، مورد تمجید قرار می‌دهد (یزدخواستی، ۱۳۸۷ و بخارایی، ۱۳۹۴).

در دهه‌های اخیر، پیشگیری اولیه از بروز موارد خشونت خانگی علیه زنان و همچنین شناسایی زنان خشونت دیده و مدیریت این موارد در بسیاری از کشورها به

عنوان یک اولویت برنامه‌های اجتماعی زنان مورد توجه قرار گرفته است و انواع مختلفی از برنامه‌های مداخله‌ای با راهکارهای متنوع از جمله راهکارهای آموزشی، حمایتی و قانونی برای برخورد درست با این مشکل زنان به عنوان یکی از گروه‌های آسیب پذیر اجتماعی طراحی و اجرا شده است. اگرچه زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی تأثیر قابل توجهی بر شیوع پدیده خشونت علیه زنان دارند و به منظور کنترل، پیشگیری و کاهش این مسئله اجتماعی باید برنامه‌های مداخله‌ای طراحی و تدوین گردد، اما توجه به این نکته ضروری است که تجربه خشونت خانگی تجربه‌ای منحصر به فرد بوده و زمینه‌های شکل‌گیری آن از یک جامعه به جامعه دیگر و یا حتی درون گروه‌های اجتماعی یک جامعه نیز متفاوت است. با توجه به این مهم برنامه‌ریزی برای مقابله با این آسیب اجتماعی نیازمند دستیابی به اطلاعاتی است که واقعیت خشونت خانگی علیه زنان را آن گونه که در درون جامعه می‌گذرد، شفاف سازی کند. از این رو این پژوهش از طریق جمع‌آوری اطلاعات از طریق مصاحبه کیفی با زنان آسیب دیده از خشونت خانگی در پی پاسخ به دو سؤال اصلی است:

- ویژگی‌های پدیده خشونت خانگی بر اساس روایت‌های زنان خشونت دیده چیست؟
- اصلی‌ترین زمینه‌های فرهنگی خشونت خانگی علیه زنان چیست؟

پیشینه نظری پژوهش

در طول سی سال گذشته به دلیل افزایش آگاهی جهانی نسبت به پیامدهای غیرقابل جبران خشونت خانگی و نقش مهم این پدیده در آسیب‌های اجتماعی دیگر نظیر بزهکاری نوجوانان، اعتیاد و فرار دختران از منزل، مسئله خشونت خانگی علیه زنان مورد توجه ویژه پژوهشگران قرار گرفته است و پژوهش‌های متعددی در این زمینه منتشر شده است. در ادامه مهم‌ترین پژوهش‌های داخلی و خارجی که به موضوع این

پژوهش مرتبط بوده و نیز از لحاظ روش شناسی از اعتبار لازم برخوردار باشند، بررسی می‌شوند.

وامقی و همکاران (۱۳۹۲) در فراتحلیل خود به بررسی مطالعات داخلی در زمینه خشونت خانگی علیه زنان در فاصله سال‌های ۱۳۸۷-۱۳۸۰ پرداختند. در این پژوهش، ۶۳ مقاله که به روش کمی انجام شده و تمرکز اصلی یافته‌ها بر شیوع و سبب شناسی خشونت خانگی بود، مورد بررسی قرار گرفت. نتایج یافته‌های این فراتحلیل نشان داد که شیوع خشونت خانگی علیه زنان طیف گسترده‌ای از ۱۷/۵ درصد تا ۹۳/۶ درصد دارد. یکی از دلایل این تنوع قابل توجه در یافته‌های حاصل از مطالعات مختلف به تعاریف عملیاتی متفاوت از خشونت خانگی مربوط است. بر اساس یافته‌های این فراتحلیل خشونت روانی شایع‌ترین نوع خشونت خانگی است. خشونت جسمی در مرتبه پس از آن قرار دارد و در نهایت خشونت جنسی از میان انواع خشونت از کمترین میزان شیوع برخوردار است. بخش مهم دیگر این فراتحلیل به عوامل مؤثر بر خشونت می‌پردازد. مهم‌ترین عواملی که شناسایی شده‌اند عبارتند از: سن، مدت زمان ازدواج، تعداد فرزندان، تحصیلات، شغل، وضعیت اقتصادی و اعتیاد شوهر به مواد مخدر یا الکل. نتایج این فراتحلیل نشان می‌دهد که شیوع خشونت خانگی میان زنان خانه‌دار بیش از زنان شاغل است. اکثر پژوهش‌های بررسی شده رابطه معنادار و معکوسی میان شرایط اقتصادی خانواده با شیوع خشونت خانگی نشان می‌دهند. اعتیاد مرد عامل دیگری است که در این فراتحلیل به آن پرداخته شده است. نتایج حاصل از بررسی‌ها حاکی از ارتباط معنادار و مستقیمی بین سوءمصرف مواد و خشونت خانگی است.

همتی (۱۳۹۴) در پژوهش خود به بررسی عوامل مؤثر بر وقوع خشونت خانگی علیه زنان در خانواده‌های شهر تهران پرداخته است. اهمیت پژوهش همتی از آن لحاظ است که یافته‌های ارزشمندی در زمینه تأثیر پدرسالاری بر خشونت علیه زنان به دست آورده است. اطلاعات مورد نیاز در این پژوهش از طریق پرسشنامه و از ۳۲۰ خانوار شهر تهران جمع‌آوری شده است. نتایج حاصل از تحلیل‌های آماری در این پژوهش

نشان می‌دهد که متغیرهای رضایت اجتماعی، اسنادهای منفی، عزت نفس و پایگاه اقتصادی-اجتماعی با خشونت کلی (فیزیکی و عاطفی) علیه زنان ارتباط مستقیم دارند. سایر متغیرهای بررسی شده از جمله ایدئولوژی پدرسالاری، گرایش به پذیرش همسرآزاری، نگرش به نقش اجتماعی زنان و جامعه‌پذیری خشن با خشونت کلی ارتباط غیرمستقیم دارند.

بگرضایی و همکاران (۱۳۹۶) به بررسی فراتحلیل مطالعاتی می‌پردازند که تمرکز خود را بر یافتن عوامل زمینه‌ساز خشونت خانگی قرار داده‌اند. در این فراتحلیل ۶۵ پژوهش با شیوه اندازه‌گیری اثر، مورد بررسی قرار گرفتند. یافته‌های پژوهش ایشان نشان می‌دهد که بیشترین میزان خشونت در میان گروه سنی ۲۰ تا ۳۰ سال و کمترین شیوع خشونت در گروه ۴۵ تا ۵۰ ساله است. بر اساس یافته‌های پژوهش ایشان متغیرهای مستقل پایگاه اقتصادی-اجتماعی، بُعد خانوار، تجربه و مشاهده خشونت در خانواده اولیه، سرمایه اجتماعی، دخالت خویشاوندان، شیوه همسرگزینی، اعتماد بین زوجین و حمایت اجتماعی، بیشترین میزان واریانس مشاهده شده در ارتباط میان متغیرهای مستقل و وابسته را تبیین می‌کنند.

تحقیقات بین‌المللی علمی معتبر در زمینه خشونت خانگی علیه زنان با مقاله‌ای آغاز شد که کمپ و همکاران^۱ (۱۹۸۴) با عنوان «علائم کودک کتک خورده»^۲ منتشر کردند. پس از آن به تدریج محققان دیگری در این زمینه مطالعاتی انجام دادند که نتایج آنها تعجب جامعه علمی را برانگیخت. برخلاف انتظار اولیه خشونت خانگی مرد علیه همسر رفتاری استثنایی نبود و در همه گروه‌های جامعه دیده می‌شد. با آنکه اولین بررسی‌ها در مورد خشونت فیزیکی (جسمی) بود، در طول زمان توجه پژوهشگران به انواع دیگر خشونت (روانی، اجتماعی و اقتصادی) جلب شد و این موارد در دسته بندی‌ها قرار گرفت.

1. Henry Kemp and et al
2. The Battered Child Syndrome

پرسکوت و لت کو^۱ (۱۹۷۷) از نخستین پژوهشگرانی بودند که برخلاف رویکرد قالب تحقیقاتی آن دوران که ریشه آسیب‌های اجتماعی بیشتر در عوامل فردی جستجو می‌شد، به عوامل اجتماعی خشونت خانگی علیه زنان توجه کردند. آنان در پژوهش خود دریافتند، بیکاری مرد می‌تواند عامل زمینه‌ساز خشونت خانگی شود. مردان بیکار یا مردانی که کار پاره وقت دارند، به علت از دست دادن و یا تضعیف عامل اقتصادی به عنوان منبع اعمال قدرت در خانواده، در مقایسه با مردان شاغل و تمام وقت خشونت بیشتری علیه همسر اعمال می‌کنند.

پژوهش بین‌المللی قابل توجه دیگری که در این زمینه صورت گرفته، توسط نایاک و همکاران^۲ (۲۰۰۳) انجام شده است. نایاک به بررسی نگرش جوانان نسبت به خشونت علیه زنان پرداخته است. وی به منظور کنترل سایر عوامل فرهنگی-اجتماعی نمونه خود را از کشورهای انتخاب نمود که از نظر فرهنگ حاکم بر جامعه فاصله قابل توجهی با یکدیگر داشتند. نمونه مورد بررسی در این پژوهش از چهار کشور هندوستان، ژاپن، کویت و آمریکا انتخاب شدند. نتایج پژوهش نشان داد که گرایش سیاسی، اعتقادات مذهبی و شرایط اقتصادی خانواده اصلی‌ترین زمینه‌هایی هستند که در شکل‌گیری نگرش جوانان نسبت به خشونت علیه زنان تأثیر می‌گذارند. نکته قابل توجه و مرتبط با پژوهش حاضر این که زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی در مقایسه با جنسیت تأثیر مهم‌تری بر نگرش افراد دارند. به طوری که تفاوت کمتری بین نگرش یک مرد و یک زن در فرهنگ مشابه نسبت به مسئله خشونت علیه زنان وجود دارد تا دو زن از دو فرهنگ متفاوت.

در پژوهشی که توسط رانی و بونو^۳ (۲۰۰۹) با حمایت سازمان بهداشت جهانی و بانک توسعه آسیا (ADP^۴) انجام شده است نگرش افراد نسبت به موضوع خشونت

-
1. Suzanne Prescott and Corolyn Letko
 2. Nayak & etc.
 3. Rani & Bonu
 4. Asian Development Bank

خانگی علیه زنان در هفت کشور ارمنستان، بنگلادش، کامبوج، هندوستان، قزاقستان، نپال و ترکیه مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج این پژوهش نشان داد که نگرش افراد نسبت به رفتار خشونت آمیز علیه همسر در کشورها بسیار متغیر است. فرهنگ بسیاری از کشورها رفتار خشونت آمیز مرد علیه زن در خانواده را امری عادی تلقی می‌نمایند و معتقدند که این امر جزیی از زندگی خانوادگی بوده و برای حفظ ماهیت خانواده ضروری است. نتایج این پژوهش نشان داد که ۲۶ درصد مردم قزاقستان، ۲۹ درصد مردم نپال، ۵۶ درصد مردم ترکیه و ۵۷ درصد مردم هندوستان رفتار خشن مرد علیه همسرش در خانواده را امری عادی می‌دانند و با دلایلی نظیر نیاز به حفظ کیان خانواده و ضرورت تسلط مرد بر همسرش، آن را توجیه می‌کنند. همچنین در بررسی نگرش گروه‌های مختلف سنی جامعه نسبت به خشونت علیه زنان مشخص شد، اغلب پاسخ دهندگان در گروه‌های سنی جوانان در این پژوهش مخالفت جدی با این مسئله اجتماعی نداشتند و خشونت علیه زنان در خانواده را به عنوان امری بدیهی که همواره در خانواده وجود داشته است، پذیرفته‌اند. این امر نشان دهنده انتقال ارزش‌های مردسالار و زن ستیز بین نسل‌های مختلف در کشورهای یادشده است.

کاترینانت^۱ از جمله محققانی است که پژوهش‌های متعددی را در زمینه شیوع خشونت علیه زنان، نگرش سنجی نسبت به خشونت زنان، زمینه‌ها و انواع خشونت علیه زنان در کشورهای شرقی انجام داده است. وی تحقیقات خود را حول محور عوامل زمینه‌ساز توجیه و عادی سازی خشونت در کشور مصر (۲۰۰۵)، ختنه زنان و شیوع ایدز در کنیا (۲۰۱۹)، انواع خشونت علیه زنان در مصر (۲۰۱۰) و تأثیر یادگیری اجتماعی در ارتکاب رفتار خشونت آمیز در ویتنام (۲۰۱۵) انجام داده است. در یکی از مهمترین این تحقیقات در سال ۲۰۰۶ یانت و کاریرا^۲ به بررسی شیوع خشونت خانگی در کامبوج و همچنین تأثیر دسترسی به منابع و تجربیات دوران کودکی در نگرش

1. Yount, K. M
2. Carrera, J. S

همسران نسبت به این پدیده پرداخته‌اند. آنان در پژوهش خود در مجموع ۲۰۷۴ زن متأهل کامبوجی را مورد بررسی قرار دادند. نتایج پژوهش ایشان نشان داد که همبستگی منفی بین استاندارد مادی زندگی (شامل امکانات مادی) و احتمال وقوع خشونت فیزیکی وجود دارد. در بررسی اصلی‌ترین عوامل زمینه‌ساز خشونت در خانواده مشخص شد زنانی که فاصله سال‌های تحصیل ایشان با همسرشان بیش از سه تا هشت سال باشد، بیشتر مورد خشونت قرار می‌گیرند. به این معنا که پایین بودن میزان تحصیلات زنان به خودی خود عامل خشونت نیست. زنانی که فاصله قابل توجهی از نظر میزان تحصیلات با همسرشان داشته باشند، از نظر جایگاه قدرت در خانواده تضعیف می‌شوند که این امر سبب می‌شود بیشتر در معرض رفتار خشونت آمیز قرار گیرند. نتیجه دیگر حاصل از این پژوهش آن که زنانی که تعداد فرزندان بیشتری دارند، بیشتر مورد خشونت فیزیکی قرار می‌گیرند و بیشتر از هم‌تایان خود با فرزندان کمتر، خود را مستحق رفتار خشن همسر می‌دانند. همچنین زنانی که در کودکی شاهد رفتار خشونت‌آمیز پدرانشان نسبت به مادرانشان بوده‌اند، بیشتر مورد خشونت فیزیکی و روانی قرار گرفته‌اند. اهمیت پژوهش یانت و کاریرا از آن جهت است که تأییدی بر نظریه منابع گود و نیز تأثیر مشاهده رفتار خشونت آمیز بین والدین در کودکی و قرار گرفتن در معرض رفتار خشن همسر در بزرگسالی فراهم کرد. این امر اهمیت و لزوم توجه به برنامه‌های مداخله‌ای به منظور جلوگیری از انتقال خشونت در طول نسل‌ها را نمایان می‌سازد.

از جمله پژوهش‌هایی که نتایج آن بر ضرورت اصلاح فرهنگ مردسالارانه جامعه به منظور برطرف‌سازی خشونت علیه زنان اشاره نموده است، پژوهشی است که در سال ۲۰۱۵ توسط احمد فیدان و هون بو^۱ انجام شده است. در این تحقیق پژوهشگر در پی آن است که به بررسی اصلی‌ترین عوامل زمینه‌ساز خشونت خانگی علیه زنان در

1 Fidan, A., & Bui, H.

زیمبابوه پردازد. محقق عوامل بسیاری را که پیش از این با افزایش احتمال رفتار خشونت آمیز همبستگی مثبت داشته‌اند، مورد بررسی عمیق قرار می‌دهد. شرایط اقتصادی خانواده، تحصیلات همسران، تعداد فرزندان، اشتغال زنان، وجود تجربه کودکی (مشاهده رفتار خشونت آمیز پدر نسبت به مادر)، رشد در خانواده پدرسالار و اعتقاد به ارزش‌های اجتماعی مروج زن ستیزی از جمله عواملی بودند که در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

نتایج این پژوهش نشان داد که وجود ارزش‌های مردسالارانه در خانواده و انتقال آن بین نسل‌ها از جمله اصلی‌ترین عواملی است که وجود آن احتمال وقوع خشونت در خانواده اعم از فیزیکی، روانی و اقتصادی را افزایش می‌دهد. عامل مهم دیگری که زمینه وقوع رفتار خشونت آمیز نسبت به زنان را در خانواده‌های زیمبابوه‌ای افزایش می‌دهد، مسئله نابرابری جنسیتی (در خانواده به عنوان محیط خصوصی و در تماس‌های اجتماعی به عنوان عرصه عمومی) است. گروه‌های اجتماعی که از لحاظ وجود نابرابری جنسیتی (چه از لحاظ نگرشی و چه آن چه که در عمل در مناسبات خانوادگی افراد جریان دارد) در سطح بالاتری قرار داشتند، میزان بیشتری از خشونت علیه زنان در خانواده را نشان دادند. سطح پایین آموزش و فقدان درآمد اقتصادی زنان عوامل بعدی هستند که زمینه‌ساز وقوع خشونت خانگی در زیمبابوه هستند. پژوهشگر در این پژوهش دو راهکار اصلی برای برطرف سازی خشونت علیه زنان ارائه می‌کند: اول این‌که برنامه‌ریزی فرهنگی در جهت از بین بردن ارزش‌های مردسالار جامعه باید انجام بگیرد تا نتایج بلندمدت آن، زمینه را برای کاهش و کنترل این مسئله اجتماعی فراهم سازد. همچنین در زیمبابوه قوانین اجتماعی به نوعی تدوین شده‌اند که از نظام مردسالارانه و تبعیض جنسیتی حمایت می‌کنند. فیدان و همکاران در انتها این راهکار را مطرح می‌کنند که حمایت قانونگذاران در تغییر شرایط اجتماعی زنان عامل موثری است که بدون آن، مسئله خشونت خانگی حل شده باقی می‌ماند.

مبانی نظری

تنوع قابل توجه خشونت خانگی و زمینه‌های آن منتهی به گسترش رویکردهای نظری متفاوت به این پدیده شده است. هر یک از این رویکردهای نظری از زاویه دید متفاوتی به مسئله خشونت خانگی پرداخته‌اند. به طور مثال در تحلیل علل زمینه‌ساز خشونت خانگی، رویکردهای روانشناسی تمرکز اصلی را بر ویژگی‌های فردی و شخصیتی قرار داده‌اند، حال آن که رویکردهای جامعه‌شناسی نقش عوامل اجتماعی را پررنگ‌تر و جدی‌تر در نظر می‌گیرند. این که در تحلیل یک مسئله اجتماعی کدام رویکردها مورد استفاده قرار گیرند با خطوط و اصول شکل‌دهنده نظریه و استحکام علمی آن ارتباط پیدا می‌کند. از نظر اصول شکل‌دهنده، نظریه باید بتواند ارزش‌هایی را در تحلیل مسئله پوشش دهد که مطلوب باشد و بتوان از آنها به عنوان راهنمای عمل استفاده کرد. همچنین نظریه باید ماهیت منسجم داشته و شواهد موجود آنها را مورد تأیید قرار دهد و نیز از جامعیت، مانعیت و توانایی تبیین برخوردار باشد. نظریه‌هایی که در این پژوهش در تحلیل مسئله خشونت خانگی علیه زنان مورد استفاده قرار گرفته‌اند عبارتند از: نظریه یادگیری اجتماعی، نظریه جامعه‌پذیری جنسیتی و نظریه‌های فمینیستی. توجه به این نکته ضروری است که به دلیل ماهیت کیفی این پژوهش، پژوهشگر با یک رویکرد نظری خاص و از پیش تعیین شده به بررسی مسئله خشونت خانگی نپرداخته است، بلکه با تکیه بر مصاحبه‌های عمیق و کیفی به دنبال شناخت زمینه‌های خشونت و تجربه زیسته زنان از قرار گرفتن در معرض خشونت خانگی است.

نخستین نظریه که در زمینه تحلیل زمینه‌های خشونت خانگی مطرح می‌شود نظریه یادگیری اجتماعی است. نظریه یادگیری اجتماعی را اولین بار آلبرت باندورا^۱ پس از بررسی و آزمایش‌های گوناگون بر روی کودکان در زمینه اشکال ضعیف پرخاشگری در روانشناسی مطرح کرد. در دیدگاه یادگیری اجتماعی رفتار هم از طریق تقلید (تقلید رفتار اعضای خانواده) و هم از طریق تجربه مستقیم فراگرفته می‌شود. اگر ارائه این

1. Albert Bandura

رفتار در محیطی باعث برطرف کردن نیاز برای رسیدن به هدفی گردد، احتمال بروز آن، حتی بدون وجود پاداش خارجی هم زیاد خواهد بود. به خصوص اگر این رفتار را الگویی ارائه دهد که برای مشاهده‌گر ارزش و اهمیت داشته یا پایگاه اجتماعی بالایی داشته باشد (Bandura, 1977).

اشتراوس و همکاران مراحل را برای یادگیری خشونت از طریق خانواده مشخص کرده‌اند:

الف- اولین مرحله می‌آموزد، کسانی که همدیگر را دوست دارند نسبت به هم رفتار خشونت‌آمیز نشان می‌دهند.

ب- سپس زمانی که در خشونت هیچ منع قانونی نباشد مجاز به انجام خشونت است.

ج- در نتیجه می‌آموزد در صورتی که نتواند از راه‌های مختلف به هدف برسد، متوسل به خشونت می‌شود (Straus, 1979: 82).

نظریه جامعه‌پذیری جنسیتی نظریه دیگری است که در تحلیل زمینه‌های خشونت یاری رسان خواهد بود. این نظریه در اصول کلی شباهت‌هایی با نظریه یادگیری اجتماعی دارد. ابتدایی‌ترین و نخستین مکانی که کودکان اجتماعی می‌شوند محیط خانواده است. در محیط خانواده است که کودکان شروع به جایگزینی و پذیرش نقش‌ها می‌کنند. فرد در خانواده از طریق جامعه‌پذیری و کنش متقابلی که با والدین و همسالان و محیط دارد، به تدریج نقش‌های جنسیتی را فرا می‌گیرد. دختران در محیط خانواده می‌آموزند که نسبت به مردان موقعیت پایین‌تری را دارند و یا مردان و جنسیت مرد برتر از زن است. پسران نیز نقش‌های جنسیتی خود، یعنی نقش مرد بزرگسال را فرا می‌گیرند و متوجه می‌شوند که مردان و پسران برتر از زنان‌اند و باید به دنبال امیال و آرزوهای خود باشند. برای کسب آن بکوشند و بتوانند دیگران را تحت نظارت قرار دهند. همچنین پسران یاد می‌گیرند نقش‌های مردانه را به خوبی ایفا کنند و همیشه در نقش‌های خود برنده باشند. البته اگر باختمند می‌بایست آن را بدون اشک و گریه خاتمه

بدهند. به عبارت دیگر پایه جامعه‌پذیری جنسیتی به عنوان یکی از اصلی‌ترین زمینه‌های فرهنگی خشونت از طریق خانواده به افراد منتقل می‌شود.

نظریه‌های فمینیستی آخرین دیدگاه نظری است که به آن پرداخته می‌شود. در زمینه خشونت، دیدگاه فمینیستی واحدی وجود ندارد ولی همه رویکردهای فمینیستی، خشونت نسبت به زنان را در متن وسیع‌تری بررسی می‌کنند که همان جایگاه فرودست زنان نسبت به مردان است. در دهه هفتاد فمینیست‌ها کوشیدند تجاوز جنسی و کتک زدن همسر را علائم جدی خشونت مردان نسبت به زنان معرفی کنند. اما این رویکرد به تازگی مورد اعتراض واقع شده و فمینیست‌ها گفته‌اند هر چه را که موجب وحشت و ارباب زنان می‌شود باید در بستر کنترلی که مردان بر رفتار زنان دارند، بررسی کرد (آبوت^۱، ۱۳۸۰: ۲۳۳). وحشت زنان از خشونت، در واقع عامل کنترل رفتاری آنهاست به طوری که فعالیت‌های خود را محدود و مقید می‌کنند. فمینیست‌ها به علاوه به جای آنکه در پی پیدا کردن توجیهی برای خشونت مردانه باشند، بیش از پیش به پژوهش‌هایی علاقه نشان می‌دهند که به دنبال کشف احساس زنان نسبت به خشونت و قدرت مردانه و قیدوبندهایی است که به خاطر وحشت از تجاوز و تهاجم مردان در رفتار زنان به وجود می‌آید.

بر اساس رویکرد فمینیستی، دلیل اصلی خشونت نسبت به زنان و کودکان، وجود ساختارهای اقتداری پدرسالارانه در جامعه است. این ساختار اقتداری، در سلسله مراتب سازمانی نهادهای اجتماعی و روابط اجتماعی قابل مشاهده است. به علاوه، جهان‌بینی و ایدئولوژی‌هایی در جامعه تبلیغ می‌شوند که به مشروعیت این نابرابری (سلسله مراتب) تأکید دارند. نهاد خانواده، در حکم نهاد مرکزی پدرسالاری، بر اساس نابرابری‌های اجتماعی و استثمار زنان و کودکان بنا نهاده شده است و ایدئولوژی‌های جامعه، می‌کوشند آن را حفظ کنند. آنچه که محققان دیدگاه فمینیستی در خشونت نسبت به

1. Abot

زنان مشاهده می‌کنند، رفتار یک مرد و یک زن نسبت به یکدیگر نیست، بلکه از دید آنها، خشونت مردان منعکس کننده نظامی از حاکمیت کلیه مردان جامعه بر کلیه زنان است که در شکل تاریخی و مقایسه‌ای تطبیقی دیده شده است.

دوباش و دوباش^۱ (۲۰۰۴)، زن و شوهری که از نام آوران جنبش فمینیستی به شمار می‌روند، در یک بررسی تاریخی، (زنان کتک خورده) نشان دادند که زنان در نظام‌های پدرسالاری، همیشه از طریق استفاده از خشونت بدنی، تحت سلطه و فرمانبرداری مردان قرار گرفته‌اند و هنوز هم قرار دارند. مارتین^۲ (۱۹۸۶) یکی از محققان فمینیست، این ایراد را بر محققان سنتی خشونت خانوادگی وارد می‌سازد که معمولاً تمایل دارند، دلیل خشونت مردان را در عوامل شخصیتی جستجو کنند. یعنی همیشه دلایل اجباری سبب خشونت مردان می‌شود. زیرا از دید آنها، مردان تحت تأثیر مواد مخدر یا الکل، امکان اندک کنترل غریز، تنش، بیکاری، حسادت، ناکامی، تحریک شدن از جانب قربانی، نداشتن ابزار نمایش احساسات و سرانجام تجربیات یا مشاهدات دوران کودکی خود در زمینه خشونت، به این عمل متوسل می‌شوند. اما مارتین خشونت مردان نسبت به زنان را رسم و قاعده زندگی اجتماعی می‌داند و معتقد است که ساختار اقتصادی و اجتماعی جوامع بر اساس بی اعتباری، تحقیر و استثمار زنان شکل گرفته است. بنابراین در بررسی‌های مربوط به خشونت نباید به دنبال ویژگی‌های فردی یا چگونگی روابط میان افراد، چه در کودکی و چه در رابطه زناشویی بود، بلکه بیشتر باید به جستجوی عوامل فوق فردی، یعنی ساختار اقتصادی جامعه، قوانین اجتماعی و وجود سازمان‌های نظارتی و حمایتی پرداخت و تأثیر آنها را در ظهور یا عدم ظهور خشونت بررسی کرد.

1. Dobash
2. Martin

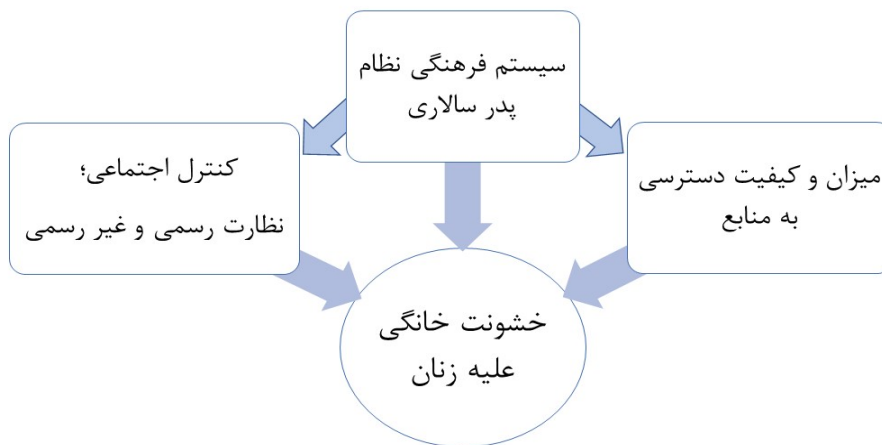
جمع‌بندی چارچوب مفهومی

همان گونه که در بخش معرفی نظریه‌ها گفته شد اصلی‌ترین نظریه‌ای که به بحث فرهنگ در ترویج خشونت علیه زنان می‌پردازد، نظریه فمینیستی است. در گام نخست نظریه و پژوهش فمینیستی به درک ما از فرودستی زنان یاری رسانده است. همه فمینیست‌ها می‌کوشند نظریه‌ای پدید آورند تا در پرتو آن به نابرابری زن و مرد در جامعه پایان داده و در جهت احقاق حقوق پایمال شده زنان گام بردارند. کار در زمینه موضوع زنان و خشونت را عمدتاً رادیکال فمینیست‌ها انجام داده‌اند که نه تنها به تحقیق درباره شکل خشونت مردان نسبت به زنان، بلکه به اتخاذ راهبردهایی برای رویارویی با آن نیز نظر دارند. به اعتقاد این گروه، خشونت مردانه به همه زنان از هر سن و سال یا طبقه اجتماعی مربوط می‌شود و یکی از راه‌های اصلی برای مهار زنان در جوامع مردسالار است. اگر چه این نظریه در تحلیل این مسئله و پرداختن به نقش ارزش‌های مردسالارانه در انتقال ارزش‌های زن‌ستیز بین نسل‌ها تا حدی موفق بوده، اما کاستی‌هایی نیز در این میان به چشم می‌خورد.

نظریه فمینیستی زن آسیب دیده از خشونت خانگی را بیش از آن که کنشگری فعال ببیند، وی را قربانی نظام مردسالار می‌داند که با از بین رفتن سلطه مردان نجات خواهد یافت. حال آن که این سؤال به ذهن می‌رسد آیا زنان آماده ایفای نقش‌ها و دستیابی به کارکردهایی هستند که نظام مردسالاری برای جامعه داشته است؟ آیا می‌توان این حقیقت را از پایه انکار کرد که مردسالاری با تمام مشکلاتی که ایجاد کرده، برای جامعه کارکرد نیز داشته است؟ تکلیف جامعه با مسئله زنان علیه زنان و موضوع ستمگر درونی در بحث خشونت خانگی از نگاه این نظریه‌پردازان چگونه است؟ همچنین اکثر پژوهش‌های انجام شده توسط فمینیست‌ها به بررسی زنان سفید پوست طبقه متوسط پرداخته‌اند. این نگاه سبب می‌شود که تفاوت‌های ساختاری موجود در روابط زن و مرد در جوامع دیگر مورد کم توجهی قرار گیرد. آیا همه جوامع به یک شکل ارزش‌های

زن‌ستیز را منتقل می‌کند و یا به یک میزان از نظام مردسالاری در جهت ترویج خشونت علیه زنان تأثیر می‌گیرند؟ تعمق در این پرسش‌ها موضوعی است که ضرورت انجام پژوهش بومی هدفمند برای شناسایی تأثیر فرهنگ مردسالار در جامعه ایرانی برای برنامه‌ریزی در جهت پیشگیری، کاهش و کنترل مسئله خشونت خانگی علیه زنان را نشان می‌دهد.

نمودار یک خلاصه چارچوب مفهومی پژوهش حاضر را بر پایه نظریه فمینیستی نشان می‌دهد. با توجه به این نمودار، پژوهش حاضر به دنبال شناخت آن است که فرهنگ مردسالار چگونه بر دسترسی زنان به منابع شغلی، آموزشی و خانوادگی اثر می‌گذارد. ارزش‌های فرهنگی چگونه بر نگاه افراد نسبت به مسئله برابری زن و مرد اثر داشته‌اند که سیستم‌های کنترل اجتماعی جامعه اقدام موثری، آن گونه که شایسته است در جهت مقابله با رفتارهای آزارگرانه مرد علیه زن انجام نمی‌دهند؟ فرآیند خشونت خانگی در خانواده ایرانی از کدام مراحل می‌گذرد؟ کدام ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی بین نسل‌ها منتقل می‌شوند که زمینه‌ساز خشونت خانگی هستند؟ این سؤالات بر پایه رویکرد فمینیستی چارچوب نظری ذهن پژوهشگر را در پژوهش حاضر برای پاسخ به پرسش پژوهش شکل داده‌اند.



نمودار ۱- خلاصه چارچوب مفهومی

روش شناسی پژوهش

روش پژوهش: روش انجام این پژوهش روش تماتیک^۱ یا تحلیل مضمونی می‌باشد. در این پژوهش تحلیل مضمونی به منظور پاسخگویی به این پرسش که زمینه‌های فرهنگی خشونت علیه زنان کدامند، بر این اساس صورت پذیرفت که در ابتدا اطلاعات مورد نیاز از طریق مصاحبه با زنان آسیب دیده از خشونت خانگی جمع‌آوری شد. سپس متن مصاحبه‌ها پس از پیاده کردن، به صورت پی در پی بازخوانی شد تا به جوهره اصلی هر کدام دست یابیم. پس از آن در مرحله توصیف، داده‌های حاصل از مرحله قبل در یک پیوستار منظم قرار گرفت. در مرحله تحلیل، داده‌ها سازماندهی، تنظیم و مقوله بندی شده و مقوله‌های معنایی مشترک در یک گروه قرار گرفتند و در نهایت در مرحله تفسیر نیز تفسیرهای اصلی با رویکرد مقایسه‌ای انجام شد. در واقع در این مرحله با اتمام

1. Thematic Analysis

کدگذاری همه مصاحبه‌ها، به مقایسه مفاهیم و نظرات به دست آمده با هدف الگویابی پرداخته شد و شباهت‌ها و تفاوت‌های بین آنها مشخص شد و در پایان سلسله فرایندی مراتبی مضمونها و ابعاد آنها در قالب یک الگوی تماتیک استخراج گردید.

حجم نمونه و روش نمونه‌گیری: جمعیت این پژوهش زنان متأهل و مطلقه ۱۵ تا ۶۵ سال ساکن استان تهران بودند که در زمان انجام پژوهش تحت شرایط خشونت آمیز قرار داشتند و یا در سال‌های قبل تجربه قرار گرفتن در انواع خشونت خانگی را داشته‌اند. نمونه‌گیری در این پژوهش به شیوه نمونه‌گیری هدفدار یا مبتنی بر هدف^۱ انجام گرفت. نمونه مورد بررسی در این پژوهش با در نظر گرفتن ویژگی‌هایی نظیر: سن، تحصیلات، شغل، پایگاه اقتصادی- اجتماعی و نوع خشونت انتخاب شد. نمونه مورد نظر از میان زنان مراجعه کننده به دادگاه خانواده، پزشکی قانونی، مرکز مشاوره خانواده، سازمان مردم نهاد مقابله با خشونت و مراکز مددکاری اجتماعی کلانتری انتخاب شد. علاوه بر این روش «نمونه‌گیری گلوله برفی»^۲ نیز جهت دسترسی به نمونه‌هایی که به مراکز حمایتی مراجعه نمی‌کنند، مورد استفاده قرار گرفت. این کار تا رسیدن به اشباع نظری در فرآیند تحقیق ادامه یافت. به طور کلی ۳۱ نفر در این پژوهش شرکت کردند. یکی از نکاتی که برای نمونه‌گیری زنان مد نظر قرار گرفت، توجه به این نکته بود که همسر آزارگر از ثبات نسبی روانی برخوردار باشد. گاه با بررسی مصاحبه‌ها این گونه به نظر می‌رسد که انجام چنین رفتاری تنها از یک بیمار روانی برخواید آمد، اما تمام مردانی که همسرانشان در این پژوهش مورد پرسش قرار گرفتند، با والدین خود رفتار عادی و تا حدی محترمانه داشتند، خشونت جدی نسبت به فرزندان نداشته و در محیط عمومی جامعه رفتار عادی داشته‌اند.

ابزار گردآوری داده‌ها: مهم‌ترین ابزار گردآوری داده‌ها در این پژوهش مصاحبه عمیق بر اساس پرسشنامه نیمه ساختاریافته است. در مصاحبه عمیق با این‌که موضوع

-
1. Purposive Sampling
 2. Snowball Sampling

اصلی مصاحبه از پیش تعیین شده، ولی امکان طرح موضوعات فرعی پیش‌بینی نشده نیز وجود دارد چون هدف آن است که معلوم شود مصاحبه شونده، جهان را چگونه می‌بیند؟ اصطلاحات و دیدگاه‌های زن درباره خشونت کدامند؟ و درک و تجربه شخصی او از پدیده خشونت خانگی چگونه است؟ اصل بنیادین مصاحبه عمیق عبارتست از فراهم کردن زمینه برای آنکه پاسخگو بتواند فهم خود را از پدیده خشونت به زبان خود بیان کند.

به طور کلی پرسش‌های مطرح شده در فرم راهنمای مصاحبه به سه بخش اصلی تقسیم می‌شوند؛ گروه نخست پرسش‌ها، شامل سؤال‌هایی هستند که مصاحبه شونده را ترغیب به تعریف روایت زندگی خود می‌کنند. این دسته از پرسش‌ها کلی بوده و عموم مصاحبه شونده‌گان پس از مواجهه با این نوع پرسش‌ها داستان زندگی خود را تعریف می‌نمودند که اطلاعات ارزشمندی درباره زمینه‌های فرهنگی خشونت علیه ایشان را آشکار می‌نمود. پرسش‌های زیر نمونه‌ای از پرسش‌های دسته اول هستند که به تناسب موقعیت از افراد مختلف پرسیده شد:

- خودتان را معرفی کنید. (نیازی به ذکر نام نیست)
- داستان شرایطی را تعریف کنید که همسران برای اولین بار شما را مورد سوء رفتار قرار داد.
- داستان شرایطی را تعریف کنید که شدیدتر از همیشه همسران شما را مورد سوء رفتار قرار داد.
- داستان آخرین باری را تعریف کنید که همسران شما را مورد سوء رفتار قرار داد.

پرسش‌های دسته دوم پرسش‌هایی هستند که وقوع انواع مختلف خشونت را مورد بررسی قرار می‌دهند. پرسش درباره این موارد، از آنجایی ضروری است که بسیاری از افراد، تنها خشونت فیزیکی را رفتار خشونت آمیز تلقی می‌کنند و سایر رفتارهای خشونت آمیز نظیر بی‌اعتنایی، محرومیت از دیدار والدین و خانواده، برقراری رابطه

جنسی بدون رضایت همسر و یا محروم کردن فرد از اداره اموال شخصی و غیره را خشونت نمی‌دانند. به همین دلیل وقتی در زمینه رفتارهای خشونت آمیز مورد پرسش قرار می‌گیرند تنها به توضیح شرایطی می‌پردازند که مورد خشونت فیزیکی نظیر سیلی زدن و سایر رفتارهای خشونت آمیز شدید مشابه قرار گرفته‌اند. بنابراین تلاش شد، تا با مطرح نمودن پرسش‌های متعدد در زمینه انواع متنوع خشونت، اطلاعات کامل‌تر و دقیق‌تری در این زمینه به دست آید. پرسش‌های زیر نمونه‌ای از پرسش‌های دسته دوم هستند که در شرایط لازم مطرح شد:

- آیا همسرتان تا به حال شما را کتک زده است؟
 - آیا همسرتان در مواقع عصبانیت از الفاظ ناخوشایند و یا رکیک برای خطاب کردن شما و یا خانواده‌تان استفاده می‌کند؟
 - آیا اتفاق افتاده است که همسرتان شما را با توسل به زور مجبور به برقراری رابطه جنسی نماید؟
 - آیا اتفاق افتاده است که همسرتان با بی‌اعتنایی و صحبت نکردن طولانی مدت شما را برخلاف میل‌تان وادار به پذیرش چیزی کرده باشد؟
 - آیا همسرتان برای برآورده کردن نیازهای مالی‌تان به حد کافی پول در اختیار شما می‌گذارد؟
 - چه کسی در زمینه نحوه خرج کردن درآمد شما تصمیم می‌گیرد؟ خودتان، همسرتان و یا هر دو (این پرسش از خانم‌های شاغل پرسیده می‌شود).
- دسته سوم پرسش‌ها به طور مشخص رفتار قربانی پس از وقوع خشونت را مورد پرسش قرار می‌داد. این گروه از پرسش‌ها اطلاعات قابل توجهی درباره چرخه خشونت، عکس‌العمل قربانی در مواجهه با شرایط دشوار خشونت و نحوه درخواست کمک از منابع رسمی و غیررسمی حمایت اجتماعی را مورد سؤال قرار می‌دهند.
- وقتی که همسرتان شروع به کتک زدن شما می‌کرد، عکس‌العمل شما چه بود؟
 - بعد از وقوع خشونت برای آرام‌سازی خودتان چه اقداماتی انجام می‌دادید؟

- بعد از وقوع خشونت چگونه روابط خانوادگی بازسازی می‌شدند؟
- آیا تا به حال با خانواده و یا دوستانتان درباره رفتارهای همسران صحبت کرده‌اید؟

• آیا تا به حال از مراکز حمایتی زنان خشونت دیده درخواست کمک کرده‌اید؟ پایایی^۱ و روایی^۲: در این پژوهش ضبط و مستندسازی داده‌ها، محور اصلی افزایش پایایی داده‌ها قرار گرفت. برای این کار، استفاده از یادداشت‌های میدانی نیز از اهمیت خاصی برخوردار است. همچنین تمام سعی پژوهشگر بر این بود که شرایط و فرآیند انجام مصاحبه به دقت کنترل گردد و از عواملی که کیفیت مصاحبه را پایین می‌آورند، پرهیز شود. از آنجایی که یکی از اصول مهم پایایی صداقت پژوهشگر در ارائه یافته‌هاست، بنابراین نهایت کوشش به عمل آمد که آنچه را که افراد شرکت کننده در طی مصاحبه بیان می‌کنند، در نهایت صحت آورده شود و هر جا که ابهامی برای پژوهشگر وجود دارد با مطالعه پرونده، صحبت با مددکار اجتماعی مسئول پرونده و یا برگزاری جلسات تکمیلی با مصاحبه شونده برطرف شود.

در تحقیق کیفی، روایی عبارت است از اطمینان پذیری و هم سازی؛ جهت دستیابی به این هدف، محققان کیفی طیفی از تکنیک‌ها شامل مصاحبه، مشاهده، تحلیل تصاویر، اسناد و مدارک و غیره را برای ثبت مشاهدات خود به کار می‌گیرند. مفهوم اعتبار نیز در تحقیق کیفی به معنای "حقیقت" است. به عبارت دیگر پژوهش کیفی باید به میزان درست، پدیده اجتماعی را بازنمایی کند (محمدپور، ۱۳۹۲: ۱۸۳-۱۸۰). در پژوهش حاضر نیز از تکنیک‌های متنوعی جهت جمع‌آوری داده‌ها استفاده شد. از جمله: مصاحبه و صحبت با مددکار اجتماعی مسئول پرونده. در صورت وجود تناقض آشکار بین صحبت‌های مصاحبه شونده و اطلاعات حاصل از سایر منابع، صحبت‌های مصاحبه شونده از درجه اعتبار ساقط شده و از مرحله تحلیل داده‌ها خارج می‌شد. تکنیک دیگر

استفاده از اسناد و مدارک است که این امکان را به پژوهشگر می‌دهد تا داده‌های حاصل از مصاحبه را تکمیل کند. اسناد و مدارک شامل پرونده‌های افراد در مراکز حمایتی، گزارش‌های پزشکی قانونی، شرح مصاحبه‌های مددکاران اجتماعی پیشین، کپی اسناد و مدارک ازدواج و غیره است.

ملاحظات اخلاقی: در ابتدای کار اهداف پژوهش به صورت شفاف برای کلیه شرکت‌کنندگان توضیح داده شد و افراد با رضایت کامل در این پژوهش شرکت کردند. به شرکت‌کنندگان در خصوص رازداری و محافظت از اطلاعات شخصی ایشان اطمینان داده شد. همچنین حق انصراف از مشارکت برای کلیه زنان شرکت‌کننده محفوظ بوده و در صورت انصراف از همکاری، از فرآیند پژوهش خارج شده و کلیه مستندات مربوط به وی حذف شده است. پس از پیاده‌سازی فایل‌های صوتی، کلیه اطلاعات جمع‌آوری شده به صورت محرمانه و کدبندی شده نگهداری می‌شوند.

یافته‌های پژوهش

یافته‌های این پژوهش به دو بخش اصلی تقسیم شده‌اند. در بخش نخست پژوهشگر به بررسی ماهیت خشونت، آن گونه که زنان درگیر در مسئله آن را تجربه می‌کنند پرداخته است. پس از تحلیل متن مصاحبه‌های انجام شده، زنان شرکت‌کننده در این پژوهش ویژگی‌های خشونت خانگی را در قالب چهار تم یا مضمون معرفی نموده‌اند، که در بخش اول یافته‌ها با جزئیات دقیق‌تر معرفی می‌شوند. در بخش دوم یافته‌ها، پژوهشگر روایت‌های زنان در خصوص زمینه‌های شکل‌دهنده خانگی را مورد تحلیل قرار داد که در نهایت دو مضمون یا تم اصلی (مردسالاری و نگرش‌های نادرست فرهنگی) شناسایی شد که هر یک از این مضمون‌های اصلی از سه مضمون فرعی دیگر تشکیل شده‌اند. اطلاعات دقیق‌تر و تکمیلی در این خصوص در بخش دوم یافته‌ها ارائه خواهد شد.

بخش اول یافته: ویژگی‌های خشونت خانگی علیه زنان

پس از انجام مصاحبه، پیاده سازی مصاحبه‌ها، تحلیل آنها و مقایسه الگوهای تکرار شونده درون مصاحبه‌ها، چهار مضمون برای توصیف ویژگی‌های خشونت خانگی شناسایی شد و مشخص گردید که زنانی که خشونت خانگی را تجربه نموده‌اند، چهار ویژگی مشترک برای آن ذکر نموده‌اند. این مضمون‌ها عبارتند از: چرخه‌ای بودن، افزایش تدریجی تا مرحله جدایی و یا طلاق عاطفی، اجتناب ناپذیر بودن و همراه بودن خشونت جسمی با انواع دیگر خشونت. زنان آسیب دیده از خشونت خانگی تجربه خشونت علیه خود را به صورت چرخه‌ای از مراحل که در پی یکدیگر تکرار می‌شوند، توصیف نمودند. مرور اجمالی تجربه خشونت خانگی یکی از مصاحبه شونده‌گان، درک چرخه خشونت را که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد، امکان پذیر می‌سازد.

«دو هفته از عروسیم گذشته بود که با شوهرم رفتیم بیرون و از من خواست برم داخل مغازه برایش سیگار بخرم. وقتی برگشتم سیگار رو بهش دادم. ... بعد گفت برای من تعریف کن رفتی داخل چی کار کردی؟ (تعریف می‌کند) بعد گفت دوباره تعریف کن. (همسرش دچار سوء ظن شده است که زن در حین خرید سیگار به فروشنده لبخند زده است)..... خلاصه هی پرسید پرسید تا اومدیم خونه... آخر گفتم مگه تو دیوونه‌ای؟ من که این رو گفتم دیدم شوهرم قیافه‌اش یک جور شد و شروع کرد به کتک زدن. با مشت و لگد حسابی من رو کتک زد. حالا، دوهفته بود هنوز عروسی کرده بودیم. برق از چشمم پرید... بعدش دیگه منو با لگد و اینها اینقدر زد زد، بعدش هم هی دهن منو می‌گرفت می‌گفت نباید صدات بره پایین پدر مادرم بشنون. بعد که خوب منو زد منو مجبور کرد، دهنم رو گرفت که من یواش یواش گریه کنم. بعد که گریه کردم دیدم خودش نشسته داره من رو نگاه می‌کنه. بعد هی اومد چیز کرد، به من گفت که تو درست تعریف نکردی، اگر تو درست تعریف می‌کردی من ناراحت نمی‌شدم، وگرنه من تورو نمی‌زدم، من عصبانی نیستم. هی از من چیز (دلجویی) کرد. نگاهش که کردم، نازم کرد و اینها... بعد گفت رفتیم پایین چیزی به پدر مادرم نگو» (شرکت کننده شماره ۷-۴۵ ساله).

بر اساس مطالب مطرح شده در مصاحبه با زنان آسیب دیده، مرحله اول مرحله افزایش تنش بین همسران است. در این مرحله فرد مهاجم به دنبال بهانه‌های کوچک و بزرگ برای شروع بحران می‌گردد. وی به طور مرتب از زن انتقاد و عیب‌جویی می‌کند، به دنبال دلیلی برای شروع مرحله بحران و اعمال خشونت جسمی است. در این مرحله زن قربانی بر اساس تجربه‌های قبلی تلاش می‌کند تا حد ممکن شرایط را کنترل کند، عوامل برانگیزاننده خشم همسر فاصله بگیرد و به هر طریق ممکن اوضاع را آرام نماید. پس از تکرار چندین باره خشونت زن به تدریج درمی‌یابد که آرام‌سازی شرایط و پرهیز از رفتارهایی که خلاف نظر همسرش است، به تنهایی نمی‌تواند از وی در مقابل وقوع بحران خشونت جسمی محافظت کند. از سوی دیگر، استرس ماندن در وضعیت یک قدمی خشونت، به تدریج اضطراب فزاینده‌ای را به زن وارد می‌کند که تحمل آن غیرممکن می‌شود.

در این مرحله زن از تلاش برای کنترل شرایط دست برداشته و اجازه می‌دهد، مرحله بحران به وقوع بپیوندد به امید آنکه پس از بحران خشونت، وارد مرحله آستی و بهبود روابط شود. همچنین در مواردی نیز با وجود آنکه زن هنوز تلاش می‌کند، تا شرایط را کنترل کند مرد بدون نیاز به بهانه منطقی زن را مورد خشونت قرار می‌دهد و وارد مرحله بحرانی می‌شود. در مواردی که زن سعی در آرام‌سازی شرایط دارد و سپس به دلیل عدم تحمل استرس این مرحله، خود را تسلیم شرایط می‌کند، تلاش می‌کند با حداقل کنترل ممکن از شدت وقوع بحران بکاهد. در این مرحله زنان اقداماتی نظیر مخفی کردن ابزارهای خشونت جسمی که منتهی به آسیب جدی بدنی می‌شوند نظیر چاقو و یا سایر اشیاء آسیب زننده، انجام می‌دهند. اقدام دیگری که زنان به منظور کاستن از شدت خشونت در آستانه ورود به مرحله بحران خشونت فیزیکی انجام می‌دهند دور کردن فرزندان، خواباندن آنها و محافظت از ایشان است. مهناز تلاش خود برای کاستن از شدت بحران خشونت و محافظت از فرزندان را این گونه روایت می‌کند:

«وقتی حالش بد می‌شد، من می‌فهمیدم، بچه‌ها رو دور می‌کردم. می‌کردم تو اتاق در رو می‌بستم می‌گفتم نیاید بیرون. اگر شاید موقعی که عصبانی بود می‌دیدنش ممکن بود اونها رو هم چیز می‌کرد (می‌زد) ... چون سر من خالی می‌کرد، دیگه با بچه‌ها کاری نداشت. اما بعضی وقت‌ها می‌دیدم که حرفهای بدی به بچه‌ها می‌زند، ناراحتشون می‌کرد. یا مثلاً می‌خواست بهشون حمله ور بشه، بچه‌ها را قایم می‌کردم سریع خودم می‌اومدم، می‌ایستادم جلوشون» (شرکت کننده شماره ۷-۴۵ ساله).

با وجود تلاش قربانی برای کنترل شرایط، در هر حال وقوع بحران در اکثر مواقع به شکلی است که فرد انتظار آن را نداشته و غیرقابل پیش‌بینی اتفاق می‌افتد. مرحله دوم، مرحله وقوع بحران است. در این مرحله همسر آزارگر خشونت جسمی را علیه همسرش اعمال می‌کند. در تمام مصاحبه‌ها زنان این نکته را ذکر کرده‌اند که خشونت جسمی به همراه خشونت کلامی، تحقیر، توهین و فحاشی بوده است. نکته‌ای که درباره خشونت روانی مصداق ندارد. به عبارت دیگر همه زنانی که خشونت جسمی را تجربه می‌کنند، از خشونت روانی و کلامی نیز آسیب می‌بینند ولی وقوع خشونت روانی و کلامی می‌تواند بدون وقوع خشونت جسمی باشد.

در مرحله وقوع بحران زن آسیب جسمی می‌بیند. مصاحبه شونده‌گان در این پژوهش طیف گسترده و متنوعی از آسیب‌های جسمی را ذکر کرده‌اند که تنوع آن از کبودی اعضای بدن، شکستگی سر، دست و پا، پرتاب از پله‌ها تا بیهوشی و یا آسیب جدی به اندام‌های حیاتی بدن نظیر نابینایی را شامل می‌شود. در این مرحله علاوه بر آسیب جسمی موقت و یا دائمی، قربانی، احساس تحقیر شدگی می‌کند و خود را در وضعیتی غیرعادلانه گرفتار می‌بیند. مریم ۴۴ ساله مرحله بحران خشونت را این گونه روایت می‌کند:

«دعوی ما بالا گرفت، و به قصد کشت منو اون شب زد، بعد با مشت می‌زد تو چشم چپ من، من احساس کردم که تار می‌بینم، این همسایه‌مون، بغل دستیمون و اینها اومدن و منو بردن دکتر... تمام زیر چشمهای من هر دو طرف کبود شده بود،

خیلی کبود و حشمتناکی شده بود، بعد بینیم شکست، به چشم نابینا شد، یعنی ۹۰ درصد یعنی به چیز تازی می‌بینم، ۹۰ درصد بیناییمو از دست دادم، بینی‌مم این غضروف اینجاش، کاملاً گفتن شکسته و اینها، الانم قشنگ، من دیگه نفرتم برای ترمیم» (شرکت کننده شماره ۱۲-۴۴ ساله).

مرحله سوم مرحله توجیه و بهبود رابطه است. در این مرحله همسر آزارگر تلاش می‌کند رفتار خشن خود را توجیه کند. نتیجه این تلاش در موارد بسیاری این است که زن قربانی تلاش می‌کند تا این توضیحات را درک کند، در مورد رفتار و گفتار خودش دچار شک می‌شود و خود را مسئول وضع پیش آمده احساس می‌کند. در مرحله بهبود رابطه، مرد آزارگر پوزش می‌خواهد و درخواست کمک می‌کند یا حتی سخن از خودکشی به میان می‌آورد. قربانی به او شانس دیگری می‌دهد، به مهاجمش کمک می‌کند و تلاش می‌کند تا رفتار خود را تغییر دهد. روشنگر ۲۸ ساله مرحله پایانی خشونت را این گونه توضیح می‌دهد:

«همیشه ایشون به طوری بود رفتارشان که منو قانع می‌کرد و طوری وانمود می‌کرد و عذرخواهی می‌کرد و (می‌گفت) اشتباه کردم، ببخشید، دست خودم نبود، تکرار نمی‌شه و اینا، طوری برخورد می‌کرد من مجبور می‌شدم کوتاه بیام، یعنی واقعاً دلم می‌سوخت براش، به شرایطی ایجاد می‌شد که دوباره پشت سرش به رفتار عجیب غریبی ازش می‌دیدم، پشت سرش دوباره به دلجویی، عذرخواهی و محبت بیش از حد. این مراحل هر بار تکرار می‌شد» (شرکت کننده شماره ۹-۲۸ ساله).

فاطمه به زبانی دیگر مراحل چرخه خشونت را که خود تجربه کرده است در قالب کلماتی دیگر بیان می‌کند.

«وقتی من رو کتک می‌زد همسایه‌ها من رو از دستش نجات می‌دادن. من فقط گریه می‌کردم، من به گوشه خوابم می‌برد... صبح که بلند می‌شدیم سر تا پای من رو غرقه بوسه می‌کرد، من رو بلند می‌کرد می‌گفت بریم طلا بخریم، چی دوست داری، می‌دونست که خانوم ها طلا دوست دارن. ما شروع کردیم از یک دونه طلا تا صد تا طلا. یعنی صد بار این حالت پیش اومد» (شرکت کننده شماره ۲۷-۴۵ ساله).

اما در همه موارد مصاحبه شده تجربه مرحله پایانی بحران و رود مجدد به مرحله افزایش تنش به این شکل نیست و برای همه زنان چرخه خشونت به این صورت اتفاق نمی‌افتد که با توجیه رفتار، عذرخواهی و آشتی‌جویی مرد آزارگر، بحران به پایان برسد. در موارد متعددی زنان شرایطی را ذکر کرده‌اند که مرد آزارگر، همسر خود را مقصر وقوع بحران دانسته و حاضر به عذرخواهی نیست. در مواردی از زن می‌خواهد که اگر از شرایط موجود ناراضی است، می‌تواند خانه را ترک نماید. بسیاری از زنان در این مرحله بدون این‌که مورد دلجویی قرار بگیرند، به رابطه ادامه می‌دهند و پس از مدتی دوباره وارد مرحله افزایش تنش می‌شوند. احتمال زیادی وجود دارد که مردی که از ناتوانی همسرش در ترک رابطه آگاه است وی را این بار شدیدتر از قبل مورد خشونت قرار دهد. از جمله دلایلی که زنان را مجبور می‌سازد، با وجود قرار گرفتن در چنین شرایط دشواری، رابطه را ترک نمایند، می‌توان به داشتن فرزند، فقدان استقلال مالی، عدم حمایت از جانب خانواده و در مواردی علاقه قلبی به همسر اشاره نمود. زهرا که به علت بارداری پیش از ازدواج، عمویش با خشونت، همسرش را مجبور کرده است زهرا را عقد کند، تجربه مرحله پایانی بحران را این گونه بیان می‌کند:

«کار به جایی رسید که خیلی علنی به من می‌گفت تو اعتراضی داری؟ برو، ناراحتی؟ برو، برو می‌خوای، برو. چیکار می‌تونستم بکنم؟ چیکار می‌تونستم بکنم؟ وقتی که، من همه‌ش می‌رفتم به گوشه می‌شستم گریه می‌کردم، خوب، وقتی بچه‌م تو دستشونه، کیو داشتیم؟ می‌رفتم پیش کسی؟ پدر داشتیم؟ مادر داشتیم؟ چیکار می‌کردم؟» (شرکت‌کننده شماره ۱۱-۳۶ ساله).

رؤیا نمونه دیگری از خشونت جسمی است که برایش مرحله پایانی بحران بدون آشتی‌جویی همسر به پایان می‌رسیده است. همسر رؤیا رفتار دوگانه و متضادی با وی داشته است. در دوران عادی زندگی به وی محبت کرده و در دوران تنش شدیدترین انواع خشونت را علیه وی اعمال می‌نموده است. رؤیا زنی است که در سن ۳۳ سالگی با همسرش آشنا شده و تا پیش از آن هیچ گونه تجربه ارتباطی با جنس مخالف را

نداشته است. این موضوع سبب گردیده که با وجود رفتار نامناسب مرد و خیانت‌های متعدد همسر، زن به علت علاقه قلبی به مرد و ناتوانی در ترک وی به علت ترس از بحران عاطفی احتمالی در رابطه باقی بماند. رؤیا مرحله پایانی بحران را این گونه توضیح می‌دهد:

«من به برادرم گفتم که امیر (همسر رؤیا) با زهرا (همسر برادرش) ارتباط دارد. این برای امیر خیلی بد شد. روی من کمریند کشید... بعد به من گفت وسایلت رو جمع کن و برو... امیر یک قفل کتابی داشت که می‌زد روی حفاظ آکاردئونی در ... وقتی دعوا مون می‌شد من رو بدون مانتو پرت می‌کرد از خونه بیرون، قفل رو می‌زد رو در... رفتم خونه پدرم اول بهشون نگفتم ولی بعد فهمیدن، نظرشون بهش خیلی عوض شد... بعد یک ماه اجازه داد پیام خونه... بابام می‌گفت باید تعهد بده ... ولی هیچ چیز... وقتی اجازه داد من خودم برگشتم پدرم که کاملاً مخالف بود، یعنی گریه می‌کرد اونروزی که من برمی‌گشتم، ولی خوب من برگشتم باز گفتم اشکالی نداره، می‌دونید هم، راستش هم ترس از طلاق بود، می‌ترسیدم واقعاً می‌ترسیدم، هم این‌که واقعاً همین الانشم، از نظر عاطفی خیلی بهش وابسته‌م، اصلاً نمی‌تونستم دوریشو تحمل کنم، اصلاً نمی‌تونستم، یعنی فکر می‌کردم واقعاً می‌میرم» (شرکت کننده شماره ۱۷-۳۳ ساله).

دیگر ویژگی‌های خشونت عبارت است از افزایش تدریجی خشونت تا مرحله جدایی و یا طلاق عاطفی. طلاق عاطفی نوعی ناهنجاری در نظام خانواده است که اگرچه به جدایی زوجین منجر نمی‌شود و بنا به دلایلی زن و شوهر همچنان در یک محیط و در زیر یک سقف در کنار هم به زندگی مشغولند، اما زندگی آنها به ازدواجی پوچ تبدیل شده است که فاقد عشق، مصاحبت و دوستی است. طلاق عاطفی در شرایطی تجربه می‌شود که در آن هریک از زن و شوهر به دلیل احساس غمگینی و ناامیدی، دیگری را آزار می‌دهد. همسران به جای حمایت از یکدیگر در جهت آزار، ناکامی و تنزل عزت نفس یکدیگر عمل می‌کنند. و هر یک دنبال یافتن دلیل برای اثبات عیب و کوتاهی و طرد یکدیگر هستند (Hansen, 1986: 325). این موضوع بیشتر در

خشونت جسمی دیده می‌شود. خشونت جسمی نوعی از خشونت است که با افزایش عمر ازدواج بر شدت و دفعات وقوع آن افزوده می‌شود. اکثر افراد در مصاحبه‌های خود ذکر نموده‌اند که در روزها و هفته‌های اولیه ازدواج شدت کمتری از خشونت را تجربه کرده‌اند و بین وقوع خشونت با دفعه بعدی بحران فاصله زمانی طولانی‌تری وجود داشته است. هر چه بر مدت زمان زندگی مشترک افزوده می‌شود، بر تعداد دفعات و شدت خشونت جسمی اعمال شده افزوده می‌شود و خشونت با دلایل و بهانه‌های کوچکتر و بی اهمیت‌تری اعمال می‌شود.

«یکی دو سال اول زندگی خوب بود، ولی خوب چون به جا بند نمی‌شد، هی از این مغازه به اون مغازه، از این دوست به اون دوست، تا این که یه بار بحتمون بالا گرفت، ما جروبحث کردیم، که اولین بار بود هولم داد، یعنی هولم داد من خوردم به دیوار، این اولین بار بود، بعد، بعد دیگه کم‌کم وقتی فکر می‌کنم به بار که هولم داد دید براش راحته، ادامه داد. بعد روزهایی که خیلی عصبی بود، میومد خونه شروع می‌کرد منو زدنو، سرمو می‌کوبید به دیوار...» (شرکت کننده شماره ۱۲-۴۴ ساله).

در نمونه مورد بررسی این حالت تا جایی ادامه پیدا می‌کند که همسران از یکدیگر جدا شده و یا دچار طلاق عاطفی شوند. گاهی طلاق عاطفی مرحله پیش از طلاق رسمی به حساب می‌رود که همسران از هم فاصله گرفته و در حقیقت خود را برای مقابله با مرحله طلاق حقیقی و جدایی کامل آماده می‌سازند. مریم مرحله طلاق عاطفی را این گونه روایت می‌کند:

«دیگه همینجور برنامه‌ها ادامه داشت، می‌دیدم، یعنی مثلاً دیر به دیر، آها، مثلاً قبلاً تندتند مثلاً دعوامون می‌شد، یا مثلاً گیر می‌داد به یه چیزی و اینها، می‌دیدم که نه، مثلاً شباً دیرتر می‌ادش و اینها، کار می‌کنه و اینها... تا این که من دیدم که ایشون به من بی‌اعتناست، مثلاً خیلی توجه نشون نمی‌ده، می‌گفت اضافه کاری هستم، ولی اضافه کاری خونه آخرش باید هشت و نه خونه باشه، نه یازده، نه دوازده... مورد مشکوکی اصلاً نبودش و اینها، ولی خوب، می‌دیدم خیلی به من سرد هستش، خیلی

به من بی‌توجه هستش... بعد فاصله دعوایم منم مثلاً زیادتر شده بود... تا این‌که اومد بهم گفت باید از هم جدا بشیم» (شرکت کننده شماره ۱۲-۴۴ ساله).

ویژگی دیگر خشونت در اکثر موارد غیرقابل پیش‌بینی و اجتناب‌ناپذیر بودن است. درباره خشونت روانی در مصاحبه‌ها ذکر شده است که زنان از طریق ترک محیط، توجه به خواسته‌های مرد و یا پرهیز از عوامل تحریک کننده خشونت، توانسته‌اند از خشونت کلامی بکاهند. ولی درباره خشونت جسمی، قربانی در پیش‌بینی، کنترل و اجتناب از آن ناتوان بوده است. نسیم ۳۷ ساله که همسرش بدبینی شدید داشته و خشونت جسمی، روانی، اجتماعی و جنسی را علیه او اعمال می‌کرده، غیرقابل کنترل بودن خشونت را این‌گونه توضیح می‌دهد:

«دیگه جلوی همه من رو می‌زد. دوستش می‌اومد جلوی در، یهو می‌دیدم یک چیزی ترق می‌اومد تو گوش من. نمی‌دونستم الان نشستم، الان زیر گوشی اومد یا نیومد» (شرکت کننده شماره ۳-۳۷ ساله).

روشنک غیرقابل پیش‌بینی بودن رفتار خشن همسرش را در موقعیتی دیگر این‌گونه روایت می‌کند:

«کتک زدن ایشون اصلاً یه وقتایی کاملاً می‌شه گفت، بدون دلیل بود. حتی یه بار تو سفر بودیم، خیلی خوشحال و خندون، من پشت فرمون بودم، داشتیم یه مسیری رو می‌رفتیم، خیلی طبیعی، یعنی واقعاً هیچ مشکلی نبود، نه دعوایی بود، نه هیچی، داشت میوه می‌خورد، قشنگ کنار من نشسته بود، یهو با سیلی خوابوند تو صورت من. چرا؟ چون زیادی، اینجا با سرعت زیاد رفتی، یعنی تمام مسیر من فقط گریه می‌کردم، مثلاً واقعاً... توضیحی برای این رفتارش نمی‌دیدم، یعنی واقعاً می‌شه گفت خیلی این حرکاتش غیرمنتظره بود، یعنی واقعاً نمیتونستم پیش‌بینی کنم که کی باید تاوون چه کاری رو پس بدم» (شرکت کننده شماره ۹-۲۸ ساله).

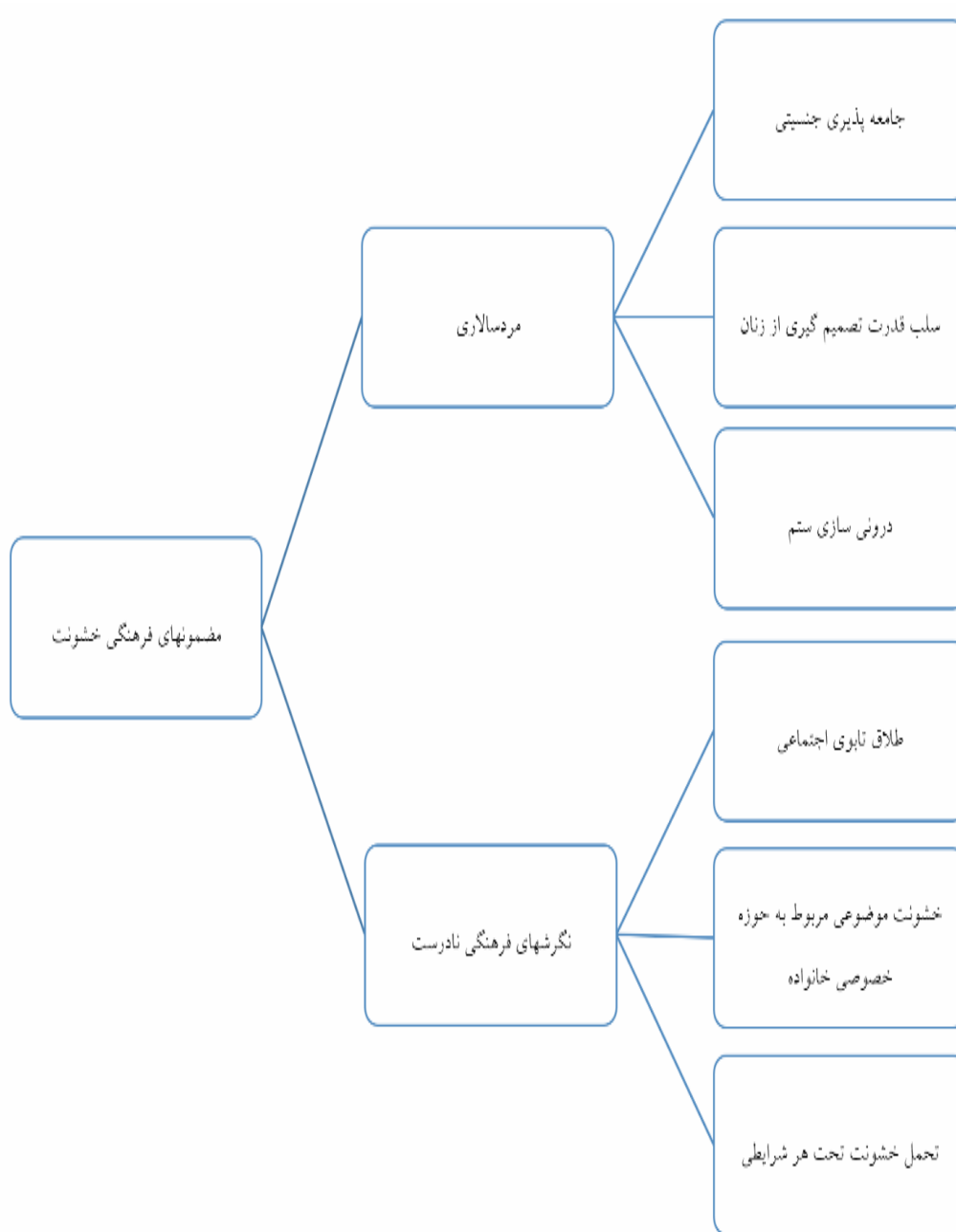
آخرین ویژگی خشونت، همراه بودن خشونت جسمی با انواع دیگر خشونت است. خشونت جسمی در اغلب موارد با خشونت روانی و تحقیر همراه است. به ویژه زمانی که این خشونت در مقابل چشمان سایرین اتفاق می‌افتد زن را تحقیر کرده و به

نوعی پایگاه اجتماعی فرد را تنزل می‌دهد. فاطمه ۴۵ ساله خشونت همسرش را این گونه تعریف می‌کند:

«وقتی عصبانی می‌شود، بلند می‌شود در کوچه رو باز می‌کند، این گیس‌های من رو می‌گرفت، مردی که این قدر مؤمن بود، من رو دور محل می‌چرخوند. همه اهل محل، می‌اومدن نگاه می‌کردن، می‌موندن باید دخالت کنن، دخالت نکنن، چی شده، مقصر من بودم، که مرد همچین کاری رو داره می‌کنه. دوباره گیس‌های من رو می‌گرفت، موهای من رو می‌گرفت می‌کشید، همسایه‌ها من رو از دستش نجات دادن، موهای من تو دست ایشون بود» (شرکت کننده شماره ۲۷-۴۵ ساله).

بخش دوم: زمینه‌های فرهنگی خشونت خانگی علیه زنان

بخش دوم یافته‌های این پژوهش به بررسی نقش فرهنگ در بروز خشونت در خانواده علیه زنان است. یافته‌های این پژوهش نشان داد که دو مضمون فرهنگی اصلی زمینه‌ساز خشونت علیه زنان در خانواده هستند؛ مضمون‌های فرهنگی مردسالاری و نگرش‌های فرهنگی نادرست. هر یک از این مضمون‌ها از ابعاد جزئی تر و یا زیرمضمون‌هایی تشکیل شده‌اند که از درون روایت‌های زنان قابل ردگیری است. مضمون فرهنگی مردسالاری از ابعاد جامعه‌پذیری جنسیتی، سلب قدرت تصمیم‌گیری از زنان و درونی سازی ستم، تشکیل شده است. مضمون فرهنگی نگرش‌های نادرست فرهنگی از ابعاد طاق تابوی اجتماعی، خشونت موضوعی مربوط به حوزه خصوصی خانواده و تحمل خشونت تحت هر شرایطی تشکیل شده است. نمودار دو این مضمون‌ها و ابعاد فرعی آن را نشان می‌دهد.



نمودار ۲- مضمون‌های فرهنگی خشونت خانگی علیه زنان

اولین مضمون فرهنگی شناسایی شده از طریق مصاحبه با زنان آسیب دیده از خشونت خانگی مضمون **مردسالاری** است. فرهنگ مردسالار جایگاه بالاتری برای جنس مذکر قائل است. تصمیم‌گیری در امور مهم زندگی را بر عهده مرد می‌گذارد و از او تصویری قوی، با اراده، باهوش، مستقل و در موارد لازم خشن ارائه می‌دهد. مهین ۵۲ ساله که پس از فوت همسرش از سوی خانواده خود و همسرش مجبور به ازدواج با برادر همسرش که پانزده سال از وی بزرگتر بوده، شده و در این رابطه انواع خشونت را تجربه کرده است، موضوع مردسالاری را به عنوان زمینه اصلی خشونت بیان می‌کند. وی در روایت خود از خشونت، به نقش زنان به عنوان عوامل بازتولید خشونت و انتقال آن به نسل بعد اشاره می‌کند.

«وقتی همسرم فوت کرد، پدر من و همه خانواده همسر من رو اجبار کردن که با برادر همسرم ازدواج کنم. (می‌گفتند) که به هر حال مثلاً تو یه زن جوون هستی حالا با یه پسر موندی... پدر من با اونکه وضع مالی خیلی بالایی داشت حاضر نشد که از من حمایت کنه، بعد، به هر صورت منو وادار کردن که با ایشون ازدواج کنم... وقتی با من بدرفتاری می‌کرد خانواده همسرم کاملاً در جریان بودن، تو خانواده همسر من هم همینطور نوعی مردسالاری وجود داره، یعنی همه خانومها زیردست آقایون، هیشکی نمی‌تونه کاری بکنه... من با مادرم در میون می‌گذاشتم. ایشون عکس‌العمل خاصی نشون نمی‌دادن.. چون مادر منم، پدرم یه آدم خیلی مستبدیه، خیلی، مثلاً خونه ما واقعاً پدرسالاری بود... خیلی پدرسالاری بوده، پدر حرف اول و آخر و تو خانواده ما می‌زده، اونی که وقتی منم می‌رفتم می‌گفتم پدرم که اصلاً اهمیتی نمی‌داد، مادرم می‌گفت خوب من اینهمه سال دارم می‌سازم، تو هم باید همینو ادامه بدی» (شرکت کننده شماره ۱۴-۵۲ ساله).

همان گونه که از مثال بالا نیز استنباط می‌شود، خشونت علیه زنان محصول ارزش‌های پدرسالاری و توزیع نابرابرانه جنسیتی قدرت در خانواده است و زمانی اعمال می‌شود که مردان تهدیدی علیه اقتدار مردانه خود و ارزش‌های پدرسالاری

احساس کنند. ردپای فرهنگ مردسالاری در خشونت علیه زنان در صحبت‌های زهرا دیده می‌شود. پس از فوت پدر، عموی زهرا خود را محق می‌داند که همسر برادر را مجبور به ازدواج با خود نماید. در مقابل مقاومت زن در برابر خواسته مرد، مرد از خود خشونت نشان می‌دهد و در نهایت زهرا را از مادرش جدا می‌نماید و با ورود وی به محیط پرتنش خانه عمو زمینه ازدواج نادرست وی فراهم می‌شود. بسیار از مصاحبه شونده‌گان (فرشته، نوشین، زهرا، مریم، مهین، لایلا، زهرا، مهناز، مرجان، ملیحه، سودابه، رؤیا، غزال و فاطمه) در صحبت‌هایی خود به شیوه‌های مختلف به تأثیر مردسالاری در قرار گرفتن ایشان در معرض خشونت خانگی اشاره نموده‌اند.

این موضوع با مفاهیم مطرح شده در نظریه فمینیسم رادیکال نیز همخوانی دارد. نظریه فمینیسم رادیکال مردسالاری را به عنوان یک سیستم قدرت نگاه می‌کند که جامعه را به شکل روابط پیچیده‌ای بر اساس پیش فرض برتری و قدرت بخشیدن به مردان، سازمان می‌دهد و از آن برای ستم بر زنان استفاده می‌شود (دوباش و دوباش: ۲۰۰۴). بر اساس مطالب مطرح شده در روایت‌های زنان، فرهنگ مردسالار از طریق جامعه‌پذیری جنسیتی، سلب قدرت اختیار و تصمیم‌گیری از زن و تقویت باورهای نادرست فرهنگی زن ستیزانه، نظیر اعتقاد به خصوصی بودن فضای خانواده، ترویج ارزش‌هایی که تحمل خشونت از جانب زن را ستایش می‌کنند و طلاق را داغ اجتماعی برای زنان در نظر می‌گیرند، خشونت علیه زنان را در خانواده توجیه و تقویت می‌نماید. این موارد ابعاد جزئی تر مضمون فرهنگی مردسالاری هستند. که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود.

نقش مردسالاری به عنوان زمینه اصلی فرهنگی خشونت علیه زنان در این پژوهش، با نتایج پژوهش‌های مختلف خارجی نیز همخوانی دارد. زو (۲۰۰۵) در پژوهش خود در بررسی نزدیک به هفتصد زن در کشور چین دریافت که نگرش‌های فرهنگی تأثیر قابل توجهی در وقوع خشونت دارند و گروه‌های قومی که ارزش‌های مردسالارانه در آنها قوی‌تر بود، میزان بالاتر خشونت علیه زنان در خانواده را نشان

دادند. همچنین در پژوهش رانی و بونو (۲۰۰۹) که با حمایت سازمان بهداشت جهانی و بانک توسعه آسیا انجام شده به بررسی خشونت خانگی علیه زنان در هفت کشور ارمنستان، بنگلادش، کامبوج، هندوستان، قزاقستان، نپال و ترکیه پرداخته، نشان داده شده است که انتقال ارزش‌های مردسالار و زن ستیزانه در کشورهای یادشده تأثیر قابل توجهی بر وقوع خشونت خانگی دارد.

از جمله پژوهش‌هایی که نتایج آن نشان دهنده تأثیر فرهنگ مردسالارانه جامعه در خشونت علیه زنان است، پژوهشی است که در سال ۲۰۱۵ توسط احمد فیدان و هونبو انجام شده است. در این تحقیق، پژوهشگر در پی آن است که به بررسی اصلی‌ترین عوامل زمینه‌ساز خشونت خانگی علیه زنان در زیمبابوه بپردازد. محقق عوامل بسیاری را که پیش از این با افزایش احتمال رفتار خشونت آمیز همبستگی مثبت داشته‌اند، مورد بررسی عمیق قرار می‌دهد. شرایط اقتصادی خانواده، تحصیلات همسران، تعداد فرزندان، اشتغال زنان، وجود تجربه کودکی (مشاهده رفتار خشونت آمیز پدر نسبت به مادر)، رشد در خانواده پدرسالار و اعتقاد به ارزش‌های اجتماعی مروج زن ستیزی از جمله عواملی بودند که در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته‌اند. نتایج این پژوهش نشان داد که وجود ارزش‌های مردسالارانه در خانواده و انتقال آن بین نسل‌ها از جمله اصلی‌ترین عواملی است که وجود آن احتمال وقوع خشونت در خانواده اعم از فیزیکی، روانی و اقتصادی را افزایش می‌دهد. عامل مهم دیگری که زمینه وقوع رفتار خشونت آمیز نسبت به زنان را در خانواده‌ها افزایش می‌دهد، مسئله نابرابری جنسیتی (در خانواده به عنوان محیط خصوصی و در تماس‌های اجتماعی به عنوان عرصه عمومی) است. گروه‌های اجتماعی که از لحاظ وجود نابرابری جنسیتی (چه از لحاظ نگرشی و چه آن چه که در عمل در مناسبات خانوادگی افراد جریان دارد) در سطح بالاتری قرار داشتند، میزان بیشتری از خشونت علیه زنان در خانواده را نشان دادند.

پژوهش‌های داخلی نیز نتایج مشابهی به دست آوردند (مارابی و همکاران، ۱۳۸۰ و گنجعلی و همکاران، ۱۳۸۶). یزدخواستی و همکاران (۱۳۸۷) در پژوهش خود نشان

دادند که فرهنگ مردسالاری حاکم بر خانواده تأثیر قابل توجهی بر وقوع خشونت علیه زنان دارد. ایشان که در پژوهش خود، با ۳۰ نفر از زنان خشونت دیده مصاحبه عمیق انجام داده بودند، دریافتند که بیشتر زنان، در هنگام به چالش کشیدن رابطه رئیس و مرئوسی در خانواده مورد خشونت همسرانشان قرار گرفته‌اند؛ یعنی مردان، مقاومت زنان در برابر نگرش ابزاری به خود و نپذیرفتن محرومیت از تحصیل و اشتغال را تهدیدی بر اقتدار مردانه خود تفسیر کرده و به خشونت متوسل شده‌اند. همچنین پژوهش ارجمند سیاهپوش و همکاران (۱۳۸۰) نشان داد که رابطه معناداری میان خشونت علیه زنان و فرهنگ مردسالاری در خانواده وجود دارد. این فرهنگ نابرابری میان دو جنس را به عنوان یک واقعیت مسلّم می‌پذیرد و از آن برای توجیه خشونت علیه زنان در خانواده استفاده می‌نماید.

در این پژوهش نگرش جنسیتی و جامعه‌پذیری جنسیتی که در لایه‌های ناخودآگاه ذهن افراد در برخی گروه‌های اجتماعی وجود دارد، شناسایی شد. زمینه‌ای فرهنگی که به مرد اجازه می‌دهد رفتار خشونت آمیز را علیه همسر خود به کار گیرد و اطرافیان زن نیز وی را تشویق به تحمل این شرایط می‌کنند. فاطمه ۴۵ ساله که از جانب همسرش تحت خشونت بوده، باور کرده است که خشن بودن مرد ویژگی ذاتی و غیرقابل تغییر اوست و در فرآیند جامعه‌پذیری جنسیتی به این اعتقاد رسیده است که زن باید این موضوع را تحمل کند. مریم (۴۴ ساله) ردّ پای جامعه‌پذیری جنسیتی به عنوان زمینه اصلی اعمال خشونت علیه خود توسط همسرش را این گونه روایت می‌کند:

«این خانواده‌اش اصلاً زدن برایشون به کار عادی، تو خونشون دخترها تو سری خور پسرهان... مامان مهدی اینو به جوری بارآورده که از بچگی خواهرهاش رو می‌زده بدبخت‌ها صداشون در نمی‌اومده مامانش هم همه‌اش ماست مالی می‌کرده که باباش نفهمه... وقتی این می‌رفته تو کوچه دعوا می‌کرده می‌گفته تو هم بزنی مثل دخترها وای نستا کتک بخوری... تو خونشون وقتی دختر تو سری خور بوده دیگه

من که عروسشونم و بدم و غریبه امو، همه تقصیرها گردن منه (از نظر خانواده همسر) ... دیگه چه انتظاری داشته باشم» (شرکت کننده شماره ۱۲-۴۴ ساله).

جامعه‌پذیری جنسیتی، کتک خوردن زن از مردان نزدیک را به نوعی توجیه می‌کند و زنان را با ارزش‌هایی اجتماعی می‌کند که قرار گرفتن در معرض خشونت شدید از جانب مردان خانواده را عادی تلقی کرده و در مقایسه با خشونت‌های کوچک‌تر غریبه‌ها، قابل تحمل‌تر می‌داند. مهنوش که در سن یازده سالگی از جانب پسردهایی خود مورد تجاوز قرار گرفته و شدیدترین انواع خشونت را در این رابطه تجربه کرده، به طوری که مجبور به فرار از خانه همسر شده است، زمانی که سیلی خوردن خود از همسر دومش را روایت می‌کند، در مقایسه خشونت شدید همسر اول با خشونت خفیف همسر دوم می‌گوید:

«باز آگه از اون فحش و کتک می‌خوردم، بازم بهتر بود حداقل، حداقل پسردایمه که می‌زنه... نه یه غریبه» (شرکت کننده شماره ۲-۲۵ ساله).

همچنین بر اساس همین تصورات قالبی که در فرآیند جامعه‌پذیری درونی می‌شود، زنان موظف به از خودگذشتگی هستند و این موضوع شامل نیازهای عاطفی و روانی زن می‌شود. در فرآیند جامعه‌پذیری جنسیتی زن خوب، زنی است که اگر همسرش نیازهای مادی اولیه او را تأمین کرد او باید در برابر عدم تأمین نیازهای عاطفی خود سکوت کند. مهتاب یکی از زنانی است که می‌توان از طریق تحلیل صحبت‌هایش به اثر جامعه‌پذیری جنسیتی در وقوع خشونت روانی علیه وی پی برد.

وی زنی ۲۸ ساله است که از عدم توجه همسرش نسبت به خود، رنج می‌برد. از نظر وی این موضوع مربوط به تعریف نقش مردانه و زنانه در خانواده همسرش است. به طوری که همسرش در محیطی بزرگ شده که کم صحبت بودن و عدم توجه عاطفی به زن از جمله ویژگی‌های مثبت مردانه و نشانه اقتدار و قدرت مرد است. در نظر مهتاب کمک گرفتن از مشاور نوعی ورود افراد غریبه به حوزه خصوصی خانواده محسوب شده و او نقش مردانه خود را که محدود به کسب درآمد و تأمین نیازهای

مادی خانواده است به خوبی انجام می‌دهد. همسرش از وی انتظار دارد که نقش زنانه خود را بر اساس تعریف پذیرفته شده فرهنگی به انجام برساند، به امور خانه رسیدگی کند، مطیع باشد و در مقابل کم توجهی‌های همسرش سکوت نماید. خانواده مهتاب وی را تشویق به مدارا و مصالحه می‌نمایند و طلاق را ننگی برای خانواده می‌دانند. مهتاب ارتباط با همسرش را این گونه توضیح می‌دهد:

«فن زندگیو بلد نیست، نه تو خانواده‌ش دیده، نه تو کس‌های دیگه، مثلاً جاهای دیگه دیده، و نه حتی الان دیگه چون شخصیتش شکل گرفته، حاضر نیستش که این مسئولیت و ایرادا و مشکلات و اشکالاتی که داره رو به عهده بگیره، فکر می‌کنه خیلی کارش درسته هیچ مشکلی هم نیستش، و به قول خودش خوشی زده زیر دل من، می‌گه تو خوشی زده زیر دلت، زندگیای بقیه رو ببین، یارو مثلاً معتاده، یارو فلانه، یارو بیصاره، ما چون این مشکلاتو چون نداریم، تو خوشی زده زیر دلت» (شرکت کننده شماره ۱۱-۳۰ ساله).

در تحلیل مصاحبه‌های دیگر مهین، زینب، مریم، معصومه و رؤیا موارد مشابهی از ردپای فرهنگ مردسالاری در توجیه انواع خشونت علیه زنان مطرح ساختند. پژوهش‌های متعدد داخلی تأثیر جامعه‌پذیری جنسیتی را در وقوع خشونت علیه زنان نشان دادند (هومین فر، ۱۳۸۲؛ گنجعلی و همکاران، ۱۳۸۶؛ سیف‌اللهی، ۱۳۸۷ و دهقان فرد و همکاران، ۱۳۸۵). گنجعلی و همکاران (۱۳۸۶)، در بررسی چگونگی تأثیر جامعه‌پذیری جنسیتی در وقوع خشونت علیه زنان دریافتند که در خانواده‌هایی که مردان آموخته‌اند باید صرفاً اعمال قدرت نمایند و زنان اطاعت نمایند، محلی برای اعمال خشونت به وجود نمی‌آید. مشکل در جایی بروز می‌نماید که مشروعیت این رابطه از نظر زنان مورد پرسش و تردید قرار گیرد. از طرف دیگر در صورت وجود روابط متعادل و متقارن از نوع همکاری، گفتمانی و... در خانواده از میزان خشونت علیه زنان کاسته می‌شود یعنی با تغییر کامل روابط از نوع مردانه و زنانه به روابطی متعادل‌تر، از میزان خشونت در خانواده کاسته خواهد شد.

قرارگرفتن زنان در معرض انواع خشونت برای مدت طولانی می‌تواند منتهی به پیامدهایی شود که کمتر انتظار آن می‌رود. یکی از آنها مسئله درونی سازی ستم است. **درونی سازی ستم** اشاره به شرایطی دارد که زنان خشونت دیده‌ای که مدت طولانی تحت انواع رفتار خشونت آمیز نظیر تحقیر و توهین قرار گرفته‌اند، چنان صدمه‌ای به عزت نفسشان وارد می‌شود که حتی در غیاب همسر آزارگر (ستمگر بیرونی)، خود اقدام به تخریب شخصیتی خود نموده و تبدیل به ستمگر درونی علیه خود می‌شوند. معصومه زنی ۵۷ ساله که در حدود چهل سال با همسر آزارگر خود زندگی کرده است، نمونه کامل درونی سازی ستم در زنان قربانی خشونت خانگی است. وی که شاهد خشونت پدرش علیه مادرش و نیز پدر همسرش علیه مادر همسرش بوده است، در روایت خود نقل می‌کند که بخش زیادی از تقصیر برعهده خود قربانی است. وی دفعات متعددی را تعریف می‌کند که همسرش با وی بدرفتاری داشته است ولی در پس هر بار مورد خشونت واقع شدن، این مفهوم را که شاید خودش نیز مقصر بوده است، به روش‌های مختلف به زبان می‌آورد. درباره کتک خوردن از همسر در سال‌های اولیه ازدواج، این گونه توجیه می‌کند:

«خوب من هم سنم کم بود، راه و چاه زندگیو و شوهر داری رو بلد نبودم، بالاخره آگه اون کتک‌ها نبود که من الان اینقدر خونه دار نبودم» (شرکت کننده شماره ۸-۵۷ ساله).

درباره کم توجهی‌های همسرش به او و فرزندان دخترش و رفتار تبعیض آمیز آزاردهنده‌ای که همسرش بین فرزند دختر و پسر نشان می‌داده، می‌گوید:

«خوب اون مرده، من باید براش پسر می‌آوردم، من هم که عرضه شو نداشتم، بچه اولم دختر شد» (شرکت کننده شماره ۸-۵۷ ساله).

همسر معصومه محدودیت اجتماعی شدیدی را علیه وی اعمال می‌داشته است. تا جایی که وی در مواردی با فاصله زمانی دو سال از دیدار مادر و برادرانش محروم بوده

و در نهایت با فوت مادرش پس از مدت طولانی دور بودن از وی، ضربه روحی غیرقابل جبرانی به وی وارد می‌شود. حتی در این مورد نیز خود را مقصر می‌داند:

«وقتی خانوم (مادرش) به رحمت خدا رفت من دو سال بود ندیده بودمش، برای دیدنش پر پر می‌زدم، ولی مصطفی اجازه نداد تا این‌که فوت شد. من اجازه نداشتم وقتی نیست آگه کسی می‌اومد جلوی در خونه حتی درو برایش باز کنم. حتی نمی‌گذاشت پیرسم کیه. می‌گفت اون که بیرونه نباید بفهمه تو زنی یا مرد تو این خونه... آگه تو خونه نون و سبزی اینها نداشتم، من حق نداشتم برم خرید... بعد از خانوم خیلی غصه خوردم، ازش دلخور بودم که نگذاشت بینمش... غصه‌ام که سبک شد فکر کردم اون مرده مسئولیتش سنگینه، من هم زن جوون باید مواظب باشه هوایی نشم، اون بیرون پر گرگه، باید عائله شو دور هم نگه داره... بچه‌ها که بزرگ شدن کمتر به کوچه رفتن من کار داشت، ولی من هم همون مثل قبل بودم، کسی در می‌زد تا ندونم خودشه یا بچه هان که از مدرسه اومدن باز نمی‌کردم... وقتی می‌رفت مأموریت کار نداشتم برم در مغازه و اینها ولی دیگه خودم نمی‌رفتم می‌دادم بچه بزرگم بره...» (شرکت کننده شماره ۸-۵۷ ساله).

اگرچه شوهر معصومه کنترل شدیدی به خانواده‌اش داشته است، خودش در طول چهل سال زندگی زناشویی چندین بار به همسرش بی وفایی کرده است. معصومه خودش را مقصر این موضوع می‌داند و بیان می‌کند که به دلیل گرفتاری و مشغله فرزندان و حاملگی‌های پشت هم این احتمال وجود دارد که شوهرش در خانه احساس کمبود کرده و به همین علت به سراغ زن دیگری رفته است. او خود را مقصر می‌داند و در غیاب همسرش مرتباً خود را به خاطر اتفاقات ناخوشایند گذشته تحقیر می‌کند.

انعکاس درونی سازی ستم در صحبت‌های مریم نیز به چشم می‌خورد:

«خدا/بیش که بخوام بگم همیشه هم تقصیر اون نبود، یه موقعها هم کتکی که می‌خوردم تقصیر خودم بود. می‌دونستم حساسه که می‌آد خونه غذا حاضر باشه همه چی آماده شسته رفته باشه، یه وقت‌ها حوصله خودمم نداشتم چه برسه وایسم پا گاز... یه کسی هم نیست یه دستی زیر پر و بالت بگیره، من هم که گیج،...»

می‌گفتم به جهنم فوقش می‌زنم دیگه اون هم بیرون تحت فشاره. اون هم می‌اومد می‌دید مثلاً غذا هنوز حاضر نیست یا مثلاً اسباب بازی بچه افتاده رو زمین، به چیز دیگه رو بهونه می‌کرد منو می‌زد نمی‌گفت می‌زنم چون هنوز غذا رو دیر کشیدی که ... به به چیز دیگه گیر می‌داد... حرص دلش که خالی می‌شد آروم می‌شد» (شرکت کننده شماره ۱۲-۴۴ ساله).

بعد دیگر مضمون مرد سالاری، سلب قدرت تصمیم‌گیری از زنان است. زنان خشونت دیده در این پژوهش سلب قدرت تصمیم‌گیری از ایشان را که منتهی به خشونت علیه ایشان می‌گردید، در چهار زمینه اصلی روایت کرده‌اند. اولین زمینه، سلب قدرت تصمیم‌گیری در زمینه ازدواج است. در برخی از خانواده‌ها پدر بدون در نظر گرفتن خواسته دختر وی را مجبور به ازدواج با فردی می‌نماید که دختر علاقه و تمایلی به این ازدواج ندارد. دلایل متعددی در این زمینه وجود دارد. از جمله رفع مسئولیت نگهداری از دختر مجرد توسط خانواده اولیه و یا نگرانی از احتمال این موضوع که دختر اصلاً ازدواج نکند. در مواردی از این دست بر اساس ارزش فرهنگی اهمیت ازدواج در هر صورتی، والدین دختر خود را مجبور به ازدواج می‌کنند. لیلا تجربه نداشتن قدرت تصمیم‌گیری خود را در خانواده مردسالار این گونه روایت می‌کند:

«دختری که خوشگل باشه، بر و رو داشته باشه، خواستگار، طرفدار که زیاد داشته باشه، سعی می‌کنن زود شوهر بدن، بعد من خیلی به تحصیل علاقه داشتم، به هیچ عنوان هم مثل دوران، دخترای دوروبر خودم یا همسن و سالای دوره خودم، دنبال این‌که، عاشق پسری بشم یا به فکر ازدواج باشم، اصلاً نبودم، فقط به فکر درس و تحصیل بودم، بعد، ولی خوب، وقتی تحت فشار خانواده باشی، مجبور میشی که ازدواج کنی» (شرکت کننده شماره ۲۹-۱۰ ساله).

پسران خانواده مردسالار در مواردی افرادی ضعیف در عین حال زور گو بار می‌آیند که از منطق پیروی نمی‌کنند و ممکن است ازدواج پر خطری را تجربه کنند. اگر همسر آنها از خانواده پدر سالار باشد پسر هم مثل پدر بر خانواده حکم فرمایی می‌کند.

اما اگر همسر از خانواده مادر سالار و یا برابری طلب باشد، آن وقت کشمکش همیشگی، خانواده را ممکن است از هم پاشد.

سلب قدرت تصمیم‌گیری در زمینه اشتغال موضوع دیگری است که در خانواده‌های مردسالار می‌تواند زمینه‌ساز خشونت اقتصادی و یا خشونت اجتماعی باشد. همچنین بعضی مردان در خانواده‌های مردسالار بر این باورند که کار کردن زن ممکن است توازن قدرت در خانواده را بر هم زند از این رو تلاش می‌کنند زنان را خانه نشین نمایند تا کنترل بیشتری بر ایشان داشته باشند. شیما ۳۶ ساله است و در آغاز رابطه، همسرش وی را وادار به ترک کار و تحصیل کرده است، وی اثر اجبار به ترک شغل و فعالیت‌های اجتماعی را این گونه روایت می‌کند:

«تو دوران دوستی از من خواست که سرکار نرو، اون موقع من هم مشاور بودم توی قلم چی، هم این که مشاور یه مجموعه آموزشی که مثلاً واسه بچه‌های پیش‌دانشگاهی بودش، بودم، پتانسیلام آنقدری بود که انقدر خودمو نشون داده بودم (موفق بودم)، به هر حال از کارم انصراف دادم... خیلی همه فعالیت‌های اجتماعی مو به نوعی تحت الشعاع قرار داده بود، یه دختر اکتیوی که دانشگاه می‌رفت، سرکار می‌رفتش خیلی فکر می‌کردم همه دنیا رو با تلاشم می‌تونم واقعاً تسلیم کنم، هر کاری بخوام می‌تونم انجام بدم، بی‌نهایت منو گوشه‌گیر کرد، از فعالیت‌های اجتماعی خیلی کم‌رنگ شد» (شرکت کننده شماره ۳۶-۱ ساله).

نمونه پیچیده‌تر سلب قدرت تصمیم‌گیری برای اشتغال زن، رؤیا است. همسر رؤیا که در طول زندگی زناشویی بارها به وی خیانت کرده است، از کار کردن رؤیا به عنوان دلیل بی وفایی خودش نام می‌برد و تلاش می‌کند علاوه بر اعمال انواع خشونت جسمی، با ایجاد احساس گناه در وی، رؤیا را مجبور به ترک شغل نماید. از سوی دیگر مرد نیازهای مالی زن را تأمین نمی‌کند و رؤیا اگر شغل خود را از دست دهد با بحران مالی رو به رو می‌شود.

«بعد از این که موضوع زهرا (همسر برادر رؤیا که به طور پنهانی با شوهر رؤیا رابطه داشته است) پیش او آمد، گفت دیگه تو نباید بری سر کار، می‌گفتش که تو نباید بری سر کار، باید بیای بشینی که من احساس تنهایی نکنم، سراغ کسی نرم» (شرکت کننده شماره ۱۷-۳۳ ساله).

فقدان قدرت تصمیم‌گیری زنان در خانواده مردسالار فقط به اشتغال زنان محدود نمی‌شود، بلکه شامل تصمیم‌گیری در مورد ادامه تحصیل زنان نیز می‌شود. زنان مصاحبه شده در موارد متعددی ناتوانی ایشان در تغییر تصمیم همسرشان مبنی بر ممانعت از ادامه تحصیل را بیان نموده‌اند.

لیلا روایت می‌کند: «خیلی الان من محدودم، من دلم می‌خواست ادامه تحصیل بدم برم دانشگاه، قبول نکرد» (شرکت کننده شماره ۱۰-۲۹ ساله).

محدود کردن زنان در ارتباطات اجتماعی از جمله موارد شایع در خانواده‌های مردسالار است. در بسیاری موارد مردان خانواده‌های مردسالار تمایل دارند، تنها با خانواده و یا دوستان خود رفت و آمد خانوادگی داشته باشند و نیاز همسر به ارتباط با خانواده اولیه خود را در موارد متعددی نادیده می‌گیرند. این رفتار از این نگرش فرهنگی ریشه می‌گیرد که زن پس از ازدواج جزء دارایی‌های خانواده شوهر محسوب می‌شود و باید تمام تلاش خود را برای ایفای هر چه بهتر نقش «زن خوب» و «عروس حرف شنو» در خانواده مردسالار همسر به کار ببندد.

«من با مادرم تلفنی حرف می‌زدم، شوهرم فهمید و عصبانی شد، تلفن رو جمع کرد و یک هفته در رو به روی من قفل می‌کرد و می‌رفت. اینقدر ناراحت بودم، همون موقع مامانم در به در دنبال من می‌گشت تا این که به همین زن عموم که می‌شد جاری مادر شوهرم، بهش گفته بود برو ببین این چه اش شده؟ نه تلفن (می‌زنه). دیگه همین زن عموی خودم که جاری مادر شوهرم می‌شد او مدش خونه شون گفتش چرا خبری از این نیست و مامانش نگرانه و مامانم خیلی حالش بد شده بود، مادر شوهرم هم گفته بود، آره رفتن مسافرت. دیگه حتی نگذاشته بود که اون بیاد بالا که ببینه» (شرکت کننده شماره ۲۵-۲۸ ساله).

نگرش‌های فرهنگی نادرست، مضمون فرهنگی دیگری است که بر اساس یافته‌های حاصل از مصاحبه با زنان خشونت دیده، زمینه‌ساز خشونت علیه زنان در خانواده می‌شود و آنان را تشویق به تحمل خشونت، ترک نکردن رابطه خشونت آمیز و تکرار نمودن چرخه خشونت می‌نماید. در ادامه اصلی‌ترین نگرش‌های فرهنگی نادرست که زمینه‌ساز وقوع خشونت هستند و قربانی را در هر شرایطی تشویق به تحمل خشونت می‌نمایند، بررسی می‌شوند. در این پژوهش زنان قربانی خشونت در روایت تجربه خود، از سه نوع نگرش تحمل خشونت در هر شرایطی، طلاق ننگ اجتماعی و خشونت مربوط به حوزه خصوصی خانواده نام برده‌اند.

اولین نگرش فرهنگی نادرست، **تحمل خشونت در هر شرایطی** است. زهرا (ن) در دوران نامزدی متوجه مشکل جدی در رابطه با همسرش می‌شود. وی شروع زندگی مشترک و فرآیند تأثیر نگرش فرهنگی نادرست تحمل خشونت تحت هر شرایطی را این گونه بیان می‌کند:

«یک چیزهایی خیلی فاجعه (اتفاق افتاد). زندگی رو شروع کردیم، وارد یه زندگی شده بودیم و جرات و جسارت این رو نداشتم که بگم پیشمون شدم، که نمی‌خوام، اصلاً با سیل‌قه من جور در نمی‌آد. تنها حرفی که به من زدند، خاله بابام و مامانم، اسب هرچی بدود، گاه و یونجه خودش رو زیاد می‌کنه، زن باید فقط کار بکنه، حرف نزنه، هیچوقت اعتراض نکن، هرچی گفتند بگو چشم» (شرکت کننده شماره ۳۰-۴۱ ساله).

برخلاف تصویری که در بسیاری افراد وجود دارد، نگرش نادرست تحمل خشونت فقط محدود به افراد با تحصیلات پایین نیست و افراد تحصیل کرده هم با توجیه‌های متفاوت ولی تحت تأثیر همان نگرش فرهنگی قداست نهاد خانواده، خشونت را تحت هر شرایطی تحمل می‌کنند. والدین نسیم در سن نوجوانی از هم جدا شده‌اند و وی نگران برچسب طلاق برای خود است. از این رو خشونت همسر را تا مرز آسیب‌های فیزیکی و روانی برای خود تحمل می‌کند تا خانواده را حفظ نماید.

«بعد از این که با من خیلی بد رفتاری کرد و من را تاپای مردن کتک زد... من برگشتم خونه بابام. چند ماه اونجا بودم دوباره برگشتم. گفتم من یک جامعه شناسم. جامعه شناس باید کمک کند خانواده حفظ بشه. این هم با من ارتباط داشت و اصرار می کرد برگرد و فلان... برگشتم، عید برگشتم. همون روز اول فقط پیشم بود. باز دوباره همون رفتار شروع شد، حتی بدترش، حتی خیلی بدترش. دیگه اینقدر کشمکش و دعوا و ترک فلان.. هی این رو سرش کلاه بگذار اون رو سرش کلاه بگذار، (مواد) بکشه، تو این فاصله هی می کشید» (شرکت کننده شماره ۳-۳۷ ساله).

نگرش فرهنگی نادرست دیگر در نظر گرفتن طلاق به عنوان یک تابوی اجتماعی

است. مهتاب روایت می کند:

«ما تاحالا طلاق نداشتیم، یه خانواده سنتی هستیم که توی اقوام نزدیکمون، طلاق نداشتیم، بیشتر سازشی هستن، از اینایی که با لباس سفید میری، با لباس سفید باید برگردی، باید تحمل کنی دیگه این زندگی آش کشک خاله ته، نمیزنتت، معتاد نیست، نمی دونم زن باز نیست، همه این آپشن هایی که همه فکر می کنن که مثلاً شوهر بد، شوهریه که معتاد باشه... چون هیچکدوم از اینا رو نیست سرکار می ره پس شوهر خوبیه، پس تو هم باید سازش داشته باشی و باهش بسازی و خوب باشید با همدیگه، درک نمی کنن دیگه، به هر حال نسل قدیمن، به خاطر همین چیزا من نمی تونم طلاق بگیرم، من مجبورم زندگی کنم» (شرکت کننده شماره ۱۱-۳۰ ساله).

لیلا که در ازدواج اول همسر خود را به علت فوت از دست داده است، برای طلاق

با دشواری بزرگتری رو به رو است:

«بارها تا مرز طلاق رفتیم، من خیلی وقتها با حالت قهر به خونه پدرم میومدم، یک هفته، ده روز، یکماه، میومدم، خونه پدرم... اونا، ناراحت، نمیتونستن ناراحتی منو ببینن، ولی خوب مجبور بودن، به خاطر این که بازم گفتم تو اون خانواده ما تو دوروبریامون، تو فامیلیون چیزی به نام طلاق نداشتیم، اصلاً نداشتیم، اونا هم دوست نداشتن من طلاق بگیرم، می گفتن چون یکبار شوهرم مرد، دفعه دوم طلاق

بگیرم برگردم، از اون خانواده بود دوباره، بعد برای من خیلی بد می‌شه، دیگه، باعث آبروریزیه واسه خانواده من، برا همین، همیشه منو ترغیب می‌کردن دوباره برگردم به اون خونه» (شرکت کننده شماره ۱۰-۲۹ ساله).

مریم عکس العمل خانواده‌اش را در مقابل مطرح شدن بحث طلاق این گونه مطرح می‌کند:

«یه بار که منو خیلی بد زده بو برگشتم خونه آقام با دو تا بچه کوچیک.... مامانم که خیلی ناراحت بود همه‌اش دستش رو معده‌اش بود که آی حالم بده من و فلان. زخم معده داره هر وقت عصبی می‌شه بدتر می‌شه. آقام هم که به زور جواب سلامت رو می‌داد اصلاً به صورتم نگاه نمی‌کرد. یه بار نگفت بیا ببینیم چی شده شوهرت کجاست و فلان و بهمان.. از این ور این‌ها از اون ور هم مهدی اصلاً نه یه زنگی نه چیزی ... فکر کنم بدش هم نمی‌اومد از دست ما خلاص شه.. به مامانم گفتم میرم درخواست طلاق بدم شروع کرد زدن تو صورت خودش که تو می‌خواایی ما رو بی‌آبرو کنی.. من هم به غلط کردن افتادم بچه هامو برداشتم برگشتم خونه» (شرکت کننده شماره ۱۲-۴۴ ساله).

نگرش نادرست فرهنگی دیگری که مصاحبه شونده‌گان به آن اشاره کردند، این است که خشونت مربوط به حوزه خصوصی خانواده است و دیگران حق دخالت در آن را ندارند. این امر حمایت از قربانی خشونت را دشوارتر و در مواردی غیرممکن می‌سازد. اما واقعیت این است که خشونت علیه زنان، نه یک امر شخصی یا خصوصی، بلکه یک مسئله عمومی به لحاظ اجتماعی بودن آن است. این امر ریشه‌های عمیق فرهنگی و اجتماعی دارد.

مریم، ۴۴ ساله به منظور مقابله با کتک‌های همسرش یک بار با پلیس تماس می‌گیرد. پس از رسیدن پلیس و درخواست توضیح از شوهر، همسر آزارگر در ابتدا انکار می‌کند و از پلیس می‌خواهد که در مسائل خصوصی خانوادگی دخالت نکند، وقتی زن اصرار به دریافت کمک می‌کند، همسر عصبانی شده و در حضور نیروهای

پلیس وی را حتی شدیدتر از قبل ضرب و شتم می‌کند. موضوعی که به همسر مریم جسارت انجام چنین کاری را می‌دهد، باور درونی به این است که خشونت علیه همسرش مربوط به حوزه خصوصی خانواده است و هیچ کس، حتی نیروهای نظارت رسمی جامعه نیز، حق ورود به حریم خصوصی او و امر و نهی در زندگی خصوصی او را ندارند. زینب زن دیگری است که اقدام به درخواست کمک نموده و به علت آوردن موضوع خصوصی خانواده به حریم اجتماعی مورد خشونت مضاعف قرار گرفته است.

«من زنگ زدم داداش کوچیکم... اون اومد منو برد، رفتم دادگاه و اینا، می‌خواستم طلاق بگیرم، ولی به شوهرم نگفتم اینکارو می‌کنم، می‌خواستم قایمکی اینکارو بکنم، بعد تو دادگاه گفتن باید مثلاً شاهد داشته باشی... می‌خواستم طلاق بگیرم، اولین بارم بود به کسی می‌گفتم، اونم با ترس... بعد دوباره هیچی، داییم زنگ زد باهاش حرف زد (پادرمیانی کرد)، گفت نباید اینکارو کنی، مثلاً اینجوریه، اونجوریه، گفت، نه دیگه قسم می‌خورم من نزنمش باهاش زندگی کنم، گولم زد آورد، تا کرج که منو سوار کرد، همه‌ش زد تو سرم، از کرج تا سمت میادون خراسون... بعد از اونجا زد فقط تو سرم، چرا تو اینکارو کردی (به کسی گفتی و دادگاه رفتی)، بعد آورد تو خونه، مثلاً می‌رفت سر کار، خدا می‌دونه کجا می‌رفت، تا ساعت سه دو نیمومد خونه، سه میومد، عین دیوونه‌ها میومد، میومد، به من می‌گفت، پاشو پاشو پاشو از خواب! پاشو، منو بیدار می‌کرد... منو می‌برد دم در، که جای مثلاً خالی لباس نداره، روی سرامیک، اونجا می‌گفت بشین اینجا، همه‌ش می‌زد تو دستم، رو پام که کی رفتی؟ کجا رفتی؟ مثلاً واسه چی رفتی دادگاه، چرا مثلاً از من شکایت کردی؟ اینجوری، مثلاً می‌تند تند، عین مثلاً به آگاهی، تندتند ازم بازجویی می‌کرد» (شرکت کننده شماره ۱۳-۲۷ ساله).

مریم خصوصی در نظر گرفتن خشونت خانگی را این گونه روایت می‌کند:

«زنگ زدم داداشم براش گفتم چی شده، زده و فلان و اینها... داداشم برگشت بهم گفت آخه من بیام بگم چی، اون هم می‌گه زن خودمه به تو چه. اون هم از آبروش می‌ترسه از این که درگیر شه مهدی تو روش وایسه، بعداً بره بشینه پیش

این و اون بگه فک و فامیلش تو زندگیمون دخالت می‌کنن... دیگه اون جا فهمیدم هیچ کی واسه آدم هیچ غلطی نمی‌کنه نه خواهر نه مادر نه برادر، هیچ کس.... همه شون رو به خدا واگذار کردم» (شرکت‌کننده شماره ۱۲-۴۴ ساله).

آن چه کمک‌رسانی به زنان خشونت‌دیده را دشوارتر می‌سازد، توجه به این نکته است که نه تنها خانواده قربانی خشونت را مربوط به حوزه خصوصی همسران می‌دانند، بلکه نیروهای رسمی جامعه نیز که موظف به کمک به قربانیانند، تحت تأثیر فرهنگی هستند که زن را تشویق به سازش می‌کند و مطرح کردن خشونت در حوزه عمومی را نکوهش می‌کند. در مورد مریم که همسرش وی را در مقابل چشمان نیروهای پلیس ضرب و شتم و از پله‌ها پرت کرده است، نیروهای پلیس تنها نظاره‌گر بوده‌اند. فکر کردن به این سؤال در درک تأثیر نیرومند فرهنگ تقدس خانواده و حفظ اسرار آن کمک‌کننده خواهد بود که آیا اگر دو طرف دعوا افراد غریبه‌ای بودند، باز هم ماموران پلیس تنها نظاره‌گر خشونت یک طرف علیه دیگری می‌شدند؟

این موضوع فقط محدود به نیروهای پلیس نیست و الهه ۲۲ ساله که همسرش دچار دگرآزاری جنسی بوده و رابطه زناشویی ایشان تبدیل به کابوس زندگی وی شده است، روایت می‌کند که قاضی دادگاه به علت بیان کردن جزئیات رابطه جنسی آزاردهنده در دادگاه، به قربانی دید خوبی ندارد، در فرآیند دادرسی بارها وی را به تمکین از همسرش فراخوانده و به طور غیر مستقیم وی را سرزنش کرده است که «زن خوب» این مطالب را در محیط عمومی مطرح نمی‌کند.

بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش نشان داد که اگر بخواهیم رویکردی جامع به مسئله خشونت خانگی داشته باشیم علاوه بر زمینه‌های اجتماعی که در وقوع و گسترش خشونت در جامعه تأثیر قابل توجه دارند، باید به فرهنگ و زمینه‌های فرهنگی که نقشی بسیار تعیین

کننده ایفا می‌نمایند، نیز توجه کنیم. در درک نقش فرهنگ جامعه در وقوع خشونت خانگی همین بس که اگر تمام زمینه‌های لازم برای وقوع خشونت اعم از بیکاری، بحران‌های اقتصادی و وجود خشونت در الگوی روابط والدین فراهم باشد، اما فرهنگ جامعه مقام زن را آن گونه که شایسته است، در عمل ارج گذارد و فرهنگی باشد که ارزش‌های اخلاقی را به نحوی در افراد آن جامعه درونی سازی کرده باشد، که خشونت علیه زنان را عملی نکوهیده در نظر بگیرد، خشونت به وقوع نخواهد پیوست.

نگاه یک فرهنگ به خانواده، زن و خشونت، ساختار اجتماعی و قوانین حاکم بر یک جامعه، وضعیت اقتصادی و عقاید و باورهای عمومی مردم، از اموری است که در سطح کلان می‌تواند به تبیین چرایی خشونت خانگی کمک کند. ریشه این موضوع تفاوت‌های بیولوژیک دو جنس است. در گذشته این تفاوت را مجوزی برای نابرابری جنسیتی در نظر می‌گرفتند با ظهور موج دوم فمینیسم بود که دو واژه «جنس» و «جنسیت» از یکدیگر تفکیک شدند و این موضوع زمینه از بین رفتن تبعیض جنسیتی علیه زنان را فراهم نمود. جنس مبنای فیزیولوژیک دارد، در حالی که جنسیت از ساختارهای اجتماعی و فرهنگی هر جامعه نشأت می‌گیرد. اگر نخواهیم همانند فمینیست‌ها حکم بر عدم تعیین کنندگی آن بدهیم، اما به جرات می‌توان گفت که فرهنگ هر جامعه قوام دهنده، تشدید کننده و یا از بین برنده آن است. آنچه زنان را به در ذهن مردان و حتی خودشان به موجودی ضعیف، آسیب پذیر، ناتوان و غیره تبدیل کرده است نه ویژگی‌های جسمانی و خصوصیات بیولوژیکی صرف آنها، بلکه فرهنگ مردسالار نهفته در دل جامعه است که سبب تشکیل باورهایی چون برتری یک جنس بر جنس دیگری شده است.

فرهنگ مردسالار جنس نر و مذکر را برتر از جنس ماده و زن قرار می‌دهد. مرد در فرهنگ مردسالار مسئول انجام کارهای مهم و امور بیرون از خانه است. زن در فرهنگ مرد سالار مطیع مرد است. این فرهنگ مرد سالار است که به یک جنس آموزش می‌دهد ستیزه‌جو و جاه‌طلب باشد و به دیگری آموزش می‌دهد، توانایی کمتر فیزیکی بیولوژیک

خود را بپذیرد، آن را به جنبه‌های اجتماعی زندگی تعمیم دهد، گندذهن جلوه کند، جلوه‌گری خود را در زیبایی‌های ظاهری خود خلاصه کند و فردی وابسته باشد. در چنین تصویری مرد هر گاه صلاح بداند، در مواردی با دلیل موجه و در مواردی تنها برای نشان دادن برتری زیستی-اجتماعی خود علیه همسرش انواع خشونت را اعمال می‌نماید (دهقان فرد، ۱۳۸۵ و گنجعلی، ۱۳۸۶).

جامعه‌پذیری جنسیتی اولین بُعد جزئی مضمون مردسالاری است که در روایت‌های زنان به آن اشاره شد. جامعه‌پذیری روندی است که فرد را برای زندگی گروهی آماده می‌کند و نقش اساسی در شکل‌گیری شخصیت، نگرش و رفتار افراد دارد. در حقیقت جامعه‌پذیری فرآیندی است که در طی آن هر فرد راهکارهای ارائه شده از جانب یک اجتماع مشخص و یا گروه اجتماعی را یاد می‌گیرد تا بتواند در آن گروه کارکرد داشته باشد. یکی از ابعاد مهم فرآیند جامعه‌پذیری، جامعه‌پذیری جنسیتی است. جامعه‌پذیری جنسیتی فرآیندی است که در آن پسرها عمل کردن به اعمالی که برای پسران تعریف شده را می‌آموزند و دخترها نیز عمل به اعمالی که از دختران انتظار می‌رود را یاد می‌گیرند.

فرآیند جامعه‌پذیری جنسیتی به خودی خود مشکل‌زا نیست اگر ارزش‌های انسانی آن گونه که شایسته کرامت انسانی هر دو جنس است به آنان منتقل شود. مشکل از آن جایی آغاز می‌شود که ارزش‌ها و هنجارهایی به نسل جدید منتقل می‌شود که در جهت تضییع حقوق زنان است. این ارزش‌ها می‌توانند مردان را به طور غیرمستقیم ترغیب به اعمال انواع خشونت نموده و یا خشونت خانگی را توجیه نماید. این ارزش‌ها می‌توانند حس عزت نفس زنان را خدشه‌دار کنند و آنان را در جهت به کار نگرفتن تمام توانمندی‌هایشان و تحمل چرخه خشونت سوق دهند. ارزش‌هایی نظیر تصویرسازی از زنان به نحوی که وظایف مادری و خانه‌داری نسبت به جنبه‌های دیگر شخصیت زن نظیر فعالیت حرفه‌ای، پی‌گیری اهداف رشد شخصی، ادامه تحصیل و استقلال مالی اهمیت بیشتری دارد و یا ارزش‌هایی که زن خوب را به شکل زنی مطیع و با تحمل بسیار بالا که انواع رنج جسمی و روانی را برای حفظ آرامش خانواده به جان می‌خورد.

بُعد دیگر مضمون فرهنگی مردسالاری، مسئله درونی سازی ستم توسط زنانی است که مدت طولانی تحت شرایط خشونت آمیز زندگی کرده‌اند. در روابط قدرت، هر یک از دو طرف این کشمکش، تلاش می‌کنند که از طریق دیگری به سلسله مراتبی دست یابند. برنده این کوشش و مبارزه ارباب است که از طریق بازنده (برده) به رسمیت شناخته می‌شود، بدون آن که دو طرف مجبور باشند، شناخت متقابلی از هم به دست آورند (شولمن، ۱۳۸۰: ۷۰). نکته اصلی در این مفهوم این است که شخصی خود را از طریق بهره برداری از دیگران بشناسد. چنین رابطه‌ای در بسیاری از روابط گوناگون ظالمانه ظاهر می‌گردد. والدین بدرفتار و کودکی که مورد بدرفتاری واقع شده است، شوهر کتک زننده و همسر کتک خورده‌اش، تبعیض اجتماعی در مورد جنسیت و سپر بلا کردن اقلیت‌های مذهبی و گروه‌های قومی و نژادی در جامعه نمونه‌هایی است که افراد قوی‌تر و متعلق به گروه‌های اکثریت، برتری خود را به افراد قوی‌تر گروه‌های اقلیت می‌شناسانند.

اما آن چه که بر اساس این نظر الگوی ارباب- برده، تحت تأثیر فرهنگ جامعه در نمونه مورد مطالعه این پژوهش مشاهده شد، رویارویی با پدیده ستمگر درونی است. زنان آسیب دیده در این پژوهش که مدت طولانی به صورت مستقیم و غیرمستقیم در معرض خشونت همسرانشان قرار داشته‌اند، اقدام به درون فکنی خودانگاره‌های منفی‌ای می‌کنند که از جانب همسر آزارگر علیه ایشان اعمال می‌شده است. در این فرآیند ضروری است که نقش فرهنگ خشونت پذیر جامعه را نیز مد نظر قرار دهیم. فرهنگی که زنان را تشویق به پیروی از مردان می‌نماید و آنان را وادار به پذیرش مردسالاری در جامعه می‌کند. در چنین شرایطی قربانی خشونت، ارزش‌های زن ستیزانه جامعه را می‌پذیرد، درونی می‌کند و باور می‌کند که مستحق خشونت است. این گونه است که زن خشونت دیده تحت تأثیر فرهنگ جامعه در خشونت علیه خود مشارکت می‌کند، ستمگر بیرونی به ستمگر درونی تبدیل می‌شود و زنان در فرآیند بازتولید خشونت علیه خود و یا همجنسان خود مشارکت فعال می‌کنند.

بعد دیگر فرهنگ مردسالاری مسئله سلب قدرت تصمیم‌گیری از زنان در زمینه‌های مختلف زندگی است. در روابط همسری هر یک از همسران بر دیگری حقوقی دارد که قانون اساسی به برخی از آنها اشاره کرده است. اما هنگام به عمل درآمدن قانون، امکان سوء استفاده از این حق و یا تجاوز از آن وجود دارد. یکی از این موارد حق ریاست مرد بر خانواده و تدبیر امور آن است که به موجب ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی به عهده شوهر گذاشته شده است (دیلمی، ۱۳۸۷). این ریاست نه یک حق صرف بلکه ترکیب جدانشدنی حق و مسئولیت است. این موضوع می‌تواند زمینه‌ساز خشونت علیه زنان گردد اگر همسران بدون در نظر گرفتن حقوق انسانی اعضای خانواده آنان را از حق تصمیم‌گیری در امور شخصی محروم سازند. در تبیین چرایی محروم سازی زنان از حق تحصیل، اشتغال و ارتباط اجتماعی توجه به برخی مسائل ضروری است. نخست این که در گذشته در خانواده‌های سنتی زن به خانواده شوهر تعلق داشت و همین افراد بر اساس سنت و عرف خانواده، اصلی‌ترین شبکه ارتباطی وی را تشکیل می‌دادند. حفظ خانواده و فرزندآوری مهم‌ترین وظیفه‌های زن تلقی می‌شد و زنان هر چه در این زمینه لازم داشتند از نسل‌های قبل فرا می‌گرفتند. چنین وضعیتی در حال حاضر پاسخگوی نیازهای زنان نیست.

زنان امروزی از منابع مختلف آموزشی، کتاب و همچنین شبکه‌های اجتماعی اطلاعات نسبی در مورد حقوق خود دارند و زنان امروزی به دنبال رشد شخصی هستند و محرومیت از حق آموزش، اشتغال و ارتباط اجتماعی را نمی‌پسندند. مردانی که هنوز تحت تأثیر آموزه‌های سنتی مردسالارانه هستند احتمال بیشتری دارد که همسران خود را از این حقوق محروم سازند. موضوع قابل توجه دیگر این که مردان آزارگر گاه به دلیل نگرانی از فاش شدن آن چه در درون خانواده می‌گذرد زنان را از ارتباط اجتماعی محروم می‌سازند. هنگامی که شبکه حمایت اجتماعی قربانی خشونت خانگی از شرایط دشوار زندگی وی اطلاع داشته باشد، احتمال بیشتری وجود دارد که همسر آزاردیده در جهت خروج از رابطه خشونت آمیز اقدام کند. پژوهش‌های متعدد داخلی نیز (خانی و

همکاران، ۱۳۸۹ و بخارایی، ۱۳۹۲) نقش حمایت اجتماعی را در پیشگیری و مقابله مؤثر با خشونت خانگی علیه زنان تأیید نموده‌اند.

رویکرد نظریه منابع به مسئله خشونت خانگی می‌تواند به درک چرایی ممانعت زنان از تحصیل و اشتغال کمک کننده باشد. بر اساس نظریه منابع ویلیام گود نظام خانواده مانند هر نظام یا واحد اجتماعی دیگری دارای نظامی اقتداری است و هرکسی که به منابع مهم خانواده بیشتر از دیگران دسترسی دارد، می‌تواند سایر اعضا را به فعالیت در جهت امیال خود وادارد. ادامه تحصیل زنان و برخورداری از استقلال مالی می‌تواند منتهی به برخورداری ایشان از منابع بیشتر و به تبع آن بر هم خوردن توازن قدرت در خانواده سستی شود. در چنین شرایطی احتمال بیشتری وجود دارد که زنان انواع خشونت خانگی را تحمل نموده و برای خروج از آن منابع لازم را در دسترس داشته باشند. از این رو همسر آزارگر تلاش می‌کند دسترسی زن به منابع مختلف را از طریق محرومیت وی از تحصیل و اشتغال محدود نموده تا اقتدار مطلق خود را در خانواده حفظ کند و زن نیز ناچار به ادامه رابطه همسری باشد.

پس از مردسالاری، مضمون فرهنگی دیگری که زمینه‌ساز خشونت علیه زنان است، نگرش‌های فرهنگی نادرست می‌باشد. نگرش عبارت است از حالتی ذهنی یا عصبی حاکی از تمایل، که از طریق تجربه سازمان یافته و بر پاسخ‌های فرد به تمام موضوعات و موقعیت‌هایی که با آن در ارتباط است، تأثیری جهت دار یا پویا دارد. فرهنگ رابطه‌ای دوگانه با نگرش‌های افراد دارد. گاهی از آن تأثیر می‌پذیرد و گاه ارزش‌های فرهنگی بر نگرش افراد تأثیرگذار هستند. این موضوع تا حدی است که افراد به علت وجود نگرش‌هایی که ریشه در ارزش‌های فرهنگی دارد، خودشان را مجاز می‌دانند که همسرشان را مورد خشونت قرار دهند، زنان این خشونت را تحمل می‌کنند و خانواده‌ها نیز از فرزندان خشونت دیده خود حمایت نمی‌کنند. اهمیت نگرش افراد در وقوع خشونت تا حدی است که تغییر نگرش مردان نسبت به زنان محور اصلی کنفرانس حقوق بشر قرار گرفت که در سال ۱۹۹۷ در وین برگزار شد. در این کنفرانس

با اشاره به اشکال خشونت اعمال شده علیه زنان در سراسر جهان، بر این نکته تأکید شده است که «باید در نگرش مردان به زنان تغییراتی داده شود و زنان به مردان یاری برسانند که در برداشته‌های خود دربارهٔ زنان تجدیدنظر کنند (کار، ۱۳۷۹: ۱۸). در این پژوهش سه زیر مضمون تحمل خشونت در هر شرایطی، طلاق ننگ اجتماعی و خشونت مربوط به حوزه خصوصی خانواده شناسایی شده است.

اولین نگرش فرهنگی نادرست، تحمل خشونت در هر شرایطی است. همان طور که پیشتر ذکر گردید نهاد خانواده در فرهنگ ایرانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و در طول زمان برای آن نوعی تقدس در نظر گرفته شده است. به تبع رویکرد تقدسی به خانواده، اعضای آن به ویژه زنان مکلف هستند که در جهت حفظ این نهاد از هیچ تلاشی فروگذار نکنند و حتی به قیمت تحمل انواع خشونت تا پای جان، نوعی فداکاری نشان دهند و در رابطه خشونت آمیز باقی بمانند. زنان قربانی خشونت در این پژوهش بیان کردند که حفظ خانواده با اهمیت‌تر از فردیت خود آنهاست و آزار همسرشان و خشونت وارده از جانب آنها را تحمل کرده و یا هنوز هم تحمل می‌کنند، با این تفکر که ممکن است در آینده مشکلات، به نحوی حل شده و با تصمیمی عجولانه نباید بنیان خانواده را ویران نمود و به این ترتیب به هرگونه سختی و ناملایمات تن در می‌دهند.

نگرش فرهنگی نادرست دیگر در نظر گرفتن طلاق به عنوان یک تابوی اجتماعی است. در فرهنگ سنتی جامعه ایرانی، طلاق یک تابوی اجتماعی بوده است. در تعریف تابو می‌گویند: «تابو یا پرهیزه آن دسته از رفتارها، گفتارها یا امور اجتماعی است که طبق رسم و آیین یا مذهب، ممنوع و نکوهش پذیر است» (تنهایی و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۳). اگرچه به دلیل بالارفتن آمار طلاق در سال‌های اخیر، نگرش عمومی جامعه نسبت به این مسئله تا حدی تغییر کرده و نگرش به طلاق از یک تابو و داغ اجتماعی برای خانواده به یک راه حل و گزینه برای برون رفت از بحران تبدیل شده است، اما هنوز هم کم نیستند خانواده‌هایی که با وجود زندگی در کلانشهر تهران همچنان رویکرد

سنتی به این پدیده داشته‌اند و طلاق را به مثابه فاجعه‌ای می‌نگرند که می‌تواند اعتبار خانوادگی افراد را خدشه دار کند و برای زن قربانی خشونت داغ بیوه، مطلقه و موارد مشابه را به همراه داشته باشد که بسیار بدتر و غیرقابل قبول‌تر از تحمل خشونت است. از این رو فرزندان دختر خود را تشویق می‌کنند که خشونت را در هر شرایطی تحمل کرده و به مثابه یک زن فداکار و به عبارت زیباتر شهید زنده، اسطوره مادرانگی را ارج نهند، از خواسته‌های فردی خود گذشت کنند و تا پای جان در برابر سوء رفتار همسر دم نزنند.

نگرش نادرست فرهنگی دیگری که مصاحبه شونده‌گان به آن اشاره کردند، این است که خشونت مربوط به حوزه خصوصی خانواده است و دیگران حق دخالت در آن را ندارند. این امر حمایت از قربانی خشونت را دشوارتر و در مواردی غیرممکن می‌سازد. اما واقعیت این است که خشونت علیه زنان، نه یک امر شخصی یا خصوصی، بلکه یک مسئله عمومی به لحاظ اجتماعی بودن آن است. این امر ریشه در عمق ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی دارد. الگوهای مشابهی که در تجربیات زنان کتک خورده وجود دارد، آشکار می‌سازد که خشونت علیه زنان چیزی فراتر از یک موضوع خصوصی است. وابستگی اجتماعی، اقتصادی و حقوقی، زنان را در طول تاریخ در موضع فروتری قرار داده و آنان را در مقابل خشونت مردان آسیب پذیر ساخته است. در این پژوهش مصاحبه با زنان قربانی خشونت، آشکار ساخت که مردان در موارد متعددی تلاش می‌کنند با منروی ساختن زنان و تلقین این که خشونت مربوط به مسائل خانوادگی خصوصی است، از دادخواهی ایشان، محکوم شدن احتمالی همسرآزارگر و تلاش قربانی برای جلوگیری از وقوع مجدد خشونت، جلوگیری کنند.

سؤالی که در این جا مطرح است این که نقش مددکاران اجتماعی در اصلاح زمینه‌های فرهنگی خشونت خانگی چیست؟

اولین نکته مهم که باید مدنظر قرار گیرد این است که پدرسالاری ریشه در سال‌ها فرهنگ ایرانیان دارد و برنامه‌های کوتاه مدت ضربتی نه تنها هیچ کمکی به کاهش و

کنترل خشونت خانگی نخواهد کرد، بلکه خانواده را با مشکلات بیشتری مواجه خواهد نمود. آن چه نقش مددکاران اجتماعی را در این تحول فرهنگی بارز می‌سازد و آنان را از فمینیست‌های افراطی متمایز می‌سازد، پذیرش این نکته است که سیستم پدرسالاری برای جامعه سنتی ایرانی کارکرد داشته و در گذشته از کیان خانواده ایرانی محافظت کرده است. پدرسالاری نقش‌ها و وظایف را به گونه‌ای تقسیم می‌نموده که همواره کسی بوده است که از خانواده در برابر مخاطرات بیرونی محافظت کند و نسل آینده مراقبت‌های اولیه لازم را تا حد زیادی دریافت می‌نمودند.

اگرچه به دلایل متعدد از جمله گسترش آموزش برای زنان و دختران و آگاهی زنان نسبت به حقوق انسانی خود، این نگاه فرهنگی برای جامعه امروزی کارکرد خود را از دست داده است، اما هرگونه برنامه مداخله‌ای نیازمند داشتن رویکرد سیستمی و در نظر گرفتن همه جوانب درگیر در این تحول است. به طوری که قربانیان خشونت خدمات حمایتی لازم را دریافت نمایند، مردان آزارگر بیش از آن که با رویکرد خصمانه مورد پرسش قرار گیرند، به عنوان قربانیان سیستم فرهنگی-اجتماعی نامناسب که فرصت آموزش چگونگی برقراری ارتباط سالم با همسر از آنان دریغ شده است، در نظر گرفته شوند. مددکاران اجتماعی به عنوان حلقه ارتباطی باید همه سازمان‌های درگیر در امر فرهنگ را بسیج نمایند تا با برنامه‌های مناسب آموزشی که اطلاع رسانی، تغییر نگرش و تغییر کنش را هدف قرار داده‌اند، در جهت کاهش خشونت خانگی علیه زنان گام‌های موثری بردارند.

پیشنهادات

- پیشنهاد می‌شود که محتوای کتاب‌های درسی مدارس و برنامه‌های پریننده تلویزیونی از جهت ترویج و یا مقابله با خشونت خانگی مورد بررسی دقیق‌تر قرار گیرند.
- پیشنهاد می‌شود پژوهشی در خصوص خشونت خانگی علیه زنان در اشکال جدید خانواده/همزیستی (ازدواج سفید و...) انجام شود.

منابع

- آبوت، پاملا. (۱۳۹۰)، *جامعه شناسی زنان*، مترجم: منیژه نجم عراقی، تهران: نشر نی.
- ارجمند سیاهپوش، اسحق و عجم دشتی، فریال. (۱۳۸۰)، بررسی عوامل اجتماعی-اقتصادی مؤثر بر خشونت علیه زنان در شهر اهواز، *مجله تخصصی جامعه شناسی*، سال اول، پیش شماره سوم: ۹۱-۱۱۸.
- بخارایی، احمد. (۱۳۹۲)، بررسی رابطه سرمایه اجتماعی خانواده و حمایت اجتماعی با خشونت علیه زنان در شهرستان مرند، *پایان نامه کارشناسی ارشد*، دانشگاه پیام نور استان تهران.
- بگرضایی، پرویز؛ زنجانی، حبیب الله و سیف اللهی، سیف الله. (۱۳۹۶)، فراتحلیل مطالعات خشونت شوهران علیه زنان در ایران، *فصلنامه فرهنگی - تربیتی زنان و خانواده*، سال یازدهم، شماره ۳۸: ۷۱-۹۷.
- ابوالحسن تنهایی، حسین؛ قاسمی، زهرا و اسداللهی، شیرین. (۱۳۹۱)، تابوی جنسی و عوامل مؤثر بر آن، *فصلنامه مطالعات جامعه شناختی جوانان*، سال سوم، شماره هشتم: ۲۲-۹.
- خانی، سعید؛ ادهمی، جمال؛ حاتمی، علی و بنی عامریان، جواد. (۱۳۸۹)، بررسی خشونت خانوادگی در میان خانواده‌های شهر دهگلان، *مجله تخصصی جامعه شناسی*، سال اول، پیش شماره سوم: ۶۷-۹۰.
- دیلمی، احمد و خدادادپور، منیره. (۱۳۸۷)، سوء استفاده از حق ریاست شوهر در منع اشتغال همسر، *فصلنامه مطالعات زنان*، سال ششم، شماره ۲: ۱۱۱-۱۲۶.
- دهقان فرد، راضیه و اعظم آزاده، منصوره. (۱۳۸۵)، رابطه بین جامعه پذیری جنسیتی، منابع در دسترس زنان و رابطه خانوادگی باخشونت علیه زنان در تهران، *فصلنامه زن در توسعه و سیاست (پژوهش زنان)*، سال سیزدهم، شماره ۱۴: ۱۷۹-۱۵۹.
- رزاقی، نغمه؛ پرویزی، سرور؛ رمضانی، منیر و طباطبائی‌نژاد، سید محمد. (۱۳۹۲)، پیامدهای خشونت علیه زنان در خانواده: یک مطالعه کیفی، *مجله زنان نازایی و مامایی ایران*، دوره شانزدهم، شماره ۴۴: ۱۱-۲۰.
- سیف ربیعی، محمدعلی؛ نادیا حتمی، زینت و رمضانی تهرانی، فهیمه. (۱۳۸۱)، همسرآزاری و عوامل مؤثر بر آن، *فصلنامه زن در توسعه و سیاست (پژوهش زنان)*، شماره ۴: ۲۵-۵۱.
- شولمن، لارنس. (۱۳۸۰)، *مهارت‌های کار با خانواده، افراد و گروه‌ها*، ترجمه: منیرالسادات میربها و اکبر بخشی نیا، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.

- قاضی طباطبائی و دیگران (۱۳۸۲)، طرح ملی بررسی پدیده خشونت خانگی علیه زنان، *دفتر امور اجتماعی وزارت کشور و مرکز امور مشارکت زنان ریاست جمهوری*.
- کار، مهر انگیز. (۱۳۷۹)، پژوهشی درباره خشونت علیه زنان، چاپ اول، تهران، انتشارات روشنگر.
- گنجعلی، احسان و همکاران. (۱۳۸۶)، بررسی عوامل اجتماعی جامعه‌پذیری جنسیتی بر میزان خشونت علیه زنان و ارائه راهکارها، *فصلنامه علوم اجتماعی*، شماره سیزدهم.
- مارابی، محسن. (۱۳۸۰)، بررسی عوامل خانوادگی مؤثر بر خشونت علیه زنان در استان کردستان شهرستان کامیاران، *پایان نامه کارشناسی ارشد*، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی دانشکده علوم اجتماعی.
- وامقی، مروّنه؛ خدایی اردکانی، محمدرضا و سجادی، حمیرا. (۱۳۹۲)، خشونت خانگی در ایران: مرور مطالعات ۱۳۸۷-۱۳۸۰، *فصلنامه رفاه اجتماعی*، شماره ۵۰: ۷۰-۳۷.
- هومین فر، الهام. (۱۳۸۲)، تحول جامعه‌پذیری جنسیتی، *فصلنامه پژوهش زنان*، دوره ۱، سال ۳، شماره ۱۱۳: ۷-۸۹.
- همتی، رضا. (۱۳۸۳)، عوامل مؤثر بر خشونت مردان علیه زنان: مطالعه موردی خانواده‌های تهرانی، *فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی*، سال سوم شماره ۱۲: ۳۸۱-۳۳۶.
- یزدخواستی، بهجت و شیرینی، حامد. (۱۳۸۷)، ارزش‌های پدرسالاری و خشونت علیه زنان، *فصلنامه مطالعات زنان*، سال ۶، شماره ۳: ۷۰-۵۵.
- Campbell, J. C. (2002). Health consequences of intimate partner violence. *The lancet*, 359 (9314), 1331-1336.
- Dobash, R. P., & Dobash, R. E. (2004). Women's violence to men in intimate relationships working on a puzzle. *British journal of criminology*, 44(3), 324-349.
- Fidan, A., & Bui, H. N. (2015). Intimate partner violence against women in Zimbabwe. *Violence against women*, 1077801215617551.
- Hansen, L. B., & Shireman, J. F. (1986). The process of emotional divorce: Examination of theory. *Social Casework*.
- Jeremy D, Jewel Ph, Keven D, Stark Ph. (2003). *Comparing the family environments of adolescent with conduct or depression*. *J Child Fam*, 12(1): 77-89

- Nayak, M. B., Byrne, C. A., Martin, M. K., & Abraham, A. G. (2003). *Attitudes toward violence against women: A cross-nation study*. Sex roles, 49(7-8), 333-342.
- Martin, B., & Mohanty, C. T. (1986). *Feminist politics: What's home got to do with it?*. Feminisms: An anthology of literary theory and criticism, 293-310.
- Prescott, S., & Letko, C. (1977). *Battered women: A social psychological perspective*. Battered women: A psychosociological study of domestic violence, 72-96.
- Rani, M., & Bonu, S. (2009). Attitudes toward wife beating a cross-country study in Asia. *Journal of interpersonal violence*, 24(8), 1371-1397.
- Straus, M. A. (1979). Measuring interfamily conflict and violence: The conflict tactics (CT) scales. *Journal of Marriage and the Family*, 75-88
- Sullivan, D. J. (1994). Women's human rights and the 1993 World Conference on Human Rights. *American Journal of International Law*, 88(1), 152-167.
- United Nations General Assembly. Declaration on the Elimination of Violence against Women, 1993.
- World Health Organization. Violence, Injury Prevention, & World Health Organization. (2013). *Global status report on road safety: supporting a decade of action*. World Health Organization.
- Xu, X., Zhu, F., O'Campo, P., Koenig, M. A., Mock, V., & Campbell, J. (2005). Prevalence of and risk factors for intimate partner violence in China. *American Journal of public health*, 95(1), 78-85.
- Yount, K. M., & Carrera, J. S. (2006). Domestic violence against married women in Cambodia. *Social Forces*, 85(1), 355-387.